

محمود راسخ

سردبیر

چه دولتی صلح جهانی را تهدید میکند؟

محور شر

جرج دبل یوو بوش رئیس جمهور ایالات متحده امریکا در گزارش سالانه خود به کنگره آن کشور از ایران، عراق و کره شمالی به نام کشورهای «محور شر» نام برد. وی حاکمان این کشورها را متهم کرد که تروریزم را در سطح جهان ترویج می کنند و همچنین اسلحه های انهدام جمعی را یا هم اکنون در اختیار دارند یا باشتاب هر چه بیشتر در صدد تهیه آن هستند. در حالی که بوش مشغول دیدن در بوق تبلیغات خود علیه «محور شر» بود، وزیر خارجه او از پاکستان و هند دیدن می کرد که هر دو به بمب اتمی، یعنی اسلحه های انهدام جمعی مجهز هستند. بدین ترتیب، وی این سه رژیم را برای امنیت جهان چون خطری قلمداد کرد که باید از تمام وسایل و در صورتی که ضرور آید، حتی از امکانات نظامی برای خنثا کردن آنها تا مرز نابودی استفاده کرد. وی آنان را تهدید کرد که اگر در سیاست خود تغییری ندهند دولت وی که گویا ریشه کن کردن تروریزم جهانی را در صدر برنامه ی خود قرار داده است دست به اقدامات مقتضی خواهد زد.

ادامه در صفحه ۶

با سرنگونی شاه حکومتی در ایران به قدرت سیاسی دست یافت که مشروعیت خود را از اسلام میگیرد. چنین حکومتی نمیتواند با دولت اسرائیل که با سلطه بر بخشی از مناطق اشغالی فلسطین بوجود آمد و علاوه بر آن پس از جنگ پنج روزه ۱۹۶۷ مابقی سرزمین فلسطین، اورشلیم شرقی و حرم شریفه، یعنی مکانی را که پیامبر اسلام از آنجا همراه با جبرئیل به آسمان عروج کرد، را در اشغال خود دارد، دارای روابط عادی سیاسی باشد و یا آنکه چنین دولتی را به رسمیت بشناسد. بنابراین انقلاب اسلامی ایران از همان آغاز دارای وجه ضد صهیونیستی بود و خود را نسبت به آزادی «قدس شریف» متعهد میدانست. تا زمانی که دنیا دو قطبی بود و شوروی که در همسایگی ایران قرار داشت، هنوز از خصیصه های ابرقدرتسی برخوردار بود، امریکا نمیتوانست برای دفاع از منافع «مشرع» خویش در منطقه، علیه ایران از سیاست نظامی بهره گیرد، زیرا چنین سیاستی ایران را با شتاب بسوی شوروی سوق میداد و میتوانست رویای رهبران کرملین برای دستیابی به سواحل خلیج فارس را به واقعیت بدل سازد. در آن دوران شوروی بر افغانستان سلطه داشت و در عراق از نفوذ زیادی برخوردار بود. گرایش ایران به شوروی میتوانست توازن قوای ژئوپولیتیک منطقه را درهم ریزد. بهمین دلیل دیوانسالاری امریکا مجبور بود برای «رام» ساختن ایران از سیاست «تحریم اقتصادی» بهره گیرد. از آن زمان حساب های ایران نزد بانک های امریکائی همچنان مسدود است، دولت امریکا از بازپرداخت میلیون ها دلاری که شاه برای خرید هواپیماها و دیگر ابزارهای جنگی پیش پرداخت کرده بود، خودداری میکند و حتی اجازه نمیدهد که سرمایه داران غیر امریکائی در ایران سرمایه گذاری کنند و از ورود تکنولوژی مدرن به ایران جلوگیری میکند و میکوشد از دستیابی ایران بر سلاح های کشتار جمعی جلوگیری کند.

ادامه در صفحه ۱۴

همکاری «دمکراتیک» نیروهای مخالف دمکراسی؟

منوچهر صالحی

چندی است که برخی از گروه ها، سازمان ها و فعالین «کمونیست و چپ» که در بیرون از ایران بسر میبرند، در پی متحد ساختن نیروهای پراکنده خود در یک تشکیلات سیاسی هستند تا بتوانند در فضای خارج از کشور نقشی بازی کنند. روشن است که باید به چنین کوششی ارج نهاد، زیرا در شرائط کنونی که گروه های «کمونیست و چپ» آتمیزه شده اند، تلاش در جهت بوجود آوردن سازمانی واحد از چپ پراکنده کوششی مثبت و سازنده است.

نخستین اجلاس این گروه ها در اوت ۲۰۰۱ تشکیل شد بدون آنکه بتوانند در زمینه ساختار تشکیلات مشترک با یکدیگر به توافقی دست یابند، زیرا در کها، خواسته ها و مطالبات نیروهای شرکت کننده در آن اجلاس بسیار نامگون و متفاوت بود. برخی خواستار تشکیل حزب واحد و برخی دیگر هوادار تشکیل «کنفدراسیونی» از نیروهای سوسیالیست و کمونیست ایران و برخی نیز طالب انتشار یک نشریه مشترک بودند. دومین جلسه قرار است در آینده نزدیک برگزار گردد باین امید که بتوان زمینه همکاری مشترکی را فراهم ساخت.

نگاهی به ترکیب نیروهائی که دور یکدیگر جمع شده اند تا با هم ساختار همکاری مشترکی را بیابند، آشکار میسازد که بیشتر آن گروه ها به طیفی از جنبش «کمونیستی و چپ» ایران تعلق دارند که هنوز تحت تأثیر بلشویسم قرار دارد و در نتیجه با دمکراسی میانه خوبی ندارد. بهمین دلیل نیز نیروهائی که در نخستین اجلاس شرکت جستند، توانستند تنها بر سر مسائلی با یکدیگر به توافق رسند که با نگرش بلشویستی در همسوئی کامل قرار دارند. نیروهای شرکت کننده در اجلاس اول توانستند با هم «بر سر سرنگونی جمهوری اسلامی، درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی، حکومت کارگری و شوراهای کارگران و زحمتکشان» به توافق دست یابند.

ادامه در صفحه ۱۵

پیش بورژوازی در گذشت

جامعه شناس انقلابی، نظریه پرداز نوآور و مبارز در جنبش های اجتماعی

شیدان وثیق

«همانند کردن طبقه ساخت شده ذهن با طبقه واقعی، همان طور که مارکس به هگل ایراد می گیرد، به معنای این همانی کردن چیزهای منطقی با منطقی چیزها است».

«آخرین انقلاب سیاسی که مانده انجام پذیرد، انقلاب بر علیه دانش سالاری سیاسی و بر علیه غصبی است که به صورت بالقوه در نماینده گری ثبت شده است».

«چیزی که من از آن دفاع می کنم امکان و ضرورت روشنفکر انتقادگر است. دمکراسی واقعی بدون ضد قدرتهای انتقادی وجود ندارد و روشنفکر یکی از آنها و از بزرگترین آنها است».

شبان گاه چهارشنبه ۲۳ ژانویه ۲۰۰۲ (۳ بهمن ۱۳۸۰) پیر بوردیو Pierre Bourdieu، در پی یک بیماری سرطان، در سن ۷۱ سالگی در پاریس در گذشت. با مرگ او، جامعه شناسی منتقد، جامعه روشنفکران نواندیش، جنبش چپ غیر سنتی و جنبش های مشارکتی برای دگر سازی اجتماعی، یکی از برجسته ترین نظریه پردازان، مذاخه گران، طلایه داران و پیش برندگان خود را برای همیشه از دست می دهند.

ادامه در صفحه ۴

جنبش به اعتراضات ...

پرسشگر: شما به «ضدیت با آمریکای» برخی از اعضای جنبش اشاره دارید؟

نگری: به عقیده من، این رقباتی جنبش هستند که چنین قیاسی میکنند. ضدیت با آمریکا ابلهانه است. باید با این بینش که تنها دشمن را، دولت آمریکا میدانند، مرزبندی کرد. دولت آمریکا مهم‌ترین قدرت مورد اعتراض است ولی تنها قدرت نیست. اگر دیگر طبقات رهبری کننده سرمایه‌داری جهانی پشتیبانی خلل‌ناپذیر از او نمیکردند، وجود نداشت. مسئله بسیج کارگران آمریکا، مهم‌ترین نبرد است که جنبش ضد لیبرال در پیش رو دارد.

پرسشگر: شما از چه موضعی فاصله میگیرید؟

نگری: آنچه که باید واقعاً از آن برید و پورتو آلگر باید به آن برسد، بریدن از جهان سوم گرانی است. جهان سوم گرانی یک توهم زیان‌بار بود که با سرمایه‌داری مبارزه نکرد. زیرا که هرگز به ضرورت وحدت خود در سطح جهانی واقف نگشت. مشکل اصلی تشخیص همان رقیب مشترک و در همه جای دنیا است، یعنی آنهایی که کارگران را بخاطر روابط سلسله‌مراتبی و مبادله نابرابر استثمار میکنند. اگر بخواهیم یک میدانگاه جهانی، یک تشکیلات جهانی کارگران ایجاد کنیم، باید با علم کافی باین نکته که شکاف شمال و جنوب وجود ندارد، عمل کنیم، زیرا که اختلاف جغرافیایی بین دولت - ملت‌ها وجود ندارد.

پرسشگر: پس شما ظهور یک جریان طرفدار حاکمیت ملی و حضورش در پورتو آلگر را که با حضور شخصیتی چون ژان پی‌یر شومان (۳) نمایندگی میشود، چگونه توضیح میدهید؟

نگری: به عقیده من، نقطه ضعف جنبش در همینجا است. این ضعف، توهم به امکان بازگشت به دوران قبل از جهانی شدن را توجیه میکند. زمان دولت - ملت سپری شده است. جهانی شدن با اراده غلوآمیز قدرت آمریکا بوجود نیامده است. به عبارت دیگر ضدیت واقعی با آمریکا به طرفداران حاکمیت ملی مربوط میشود. علت ظهور امپراتوری، یعنی جهانی شدن، ناتوانی دولت - ملت‌ها از کنترل حرکت سرمایه و مخاصمات در درون قلمرو خود است. دولت - ملت به مدت سه یا چهار قرن، فضای مناسب جهت توسعه سرمایه و تنظیم عمومی جامعه بود. دلیل کهنه شدن این شرایط تاریخی این است که امروز حتی آمریکائی‌ها قادر به حفظ شکل دولت - ملت نیستند. ما در یک شرایط متضاد بسر میبریم که رئیس جمهوری آمریکا با منابع مالی خارجی انتخاب میشود. دخالت سرمایه نفتی سعودی در رهبری امور در آمریکا به حدی است که نمیتوان برآستی قبول کرد که دولت - ملت هنوز فعالیت دارد. شومان حتی قادر نیست که اشتباه خودمختاری گروهی از مردم جزیره کورس Corse را کاهش دهد. ناسیونالیسم شکلی است که کارائی ندارد و حاکمیت ملی چیزی جز یک تخیل زیان‌آور نیست.

پرسشگر: آیا مبارزه علیه تروریسم از طرف کلیه دول غربی، خطر جنایت‌بار کردن جنبش ضد جهانی شدن را بدنبال ندارد؟

نگری: من از آن میترسم. آنچه که شاهدش هستیم، نه یک جنگ است، نه یک عملیات پلیسی است. شاید شکل جدیدی از آزمایش قدرت در سطح امپراتوری میباشد. این جنگی است با قدرت ویرانی کمتر و اثر فرمانروائی بیشتر. خطر بزرگ آن است که نظامیان حتی اداره سازمان‌های غیرحکومتی NGO را نیز بدست بگیرند. بدیهی است که این شرایط، گسترش قوانین ضد آزادی و تبهکارانه را بدنبال خواهد داشت. ولی با وجود این، من خوشبین هستم. چرا که با سازمان دادن مقاومت و ضد قدرت، میتوان با این پدیده مخالفت کرد. زیرا سال‌ها بود که من شاهد چنین توانائی و هوشیاری در یک جنبش اجتماعی برای درک خشونت قدرت و تدارک دائمی - و تا این حد گسترده - استراتژی مبارزات نوین و مبتکرانه نبودم.

پرسشگر: آیا مبارزه معترضین پورتو آلگر سرآغاز آن چیزی است که شما «مرحله جدید در مبارزات استثمار شدگان علیه قدرت سرمایه» نامیده‌اید؟

نگری: فکر میکنم که آری. بهر حال امیدوارم چنین باشد. ولی مشکل، هرگز فقط مبارزه با سرمایه نیست، همچنین قابلیت سازماندهی

نیز هست. و امیدوارم که پورتو آلگر آنرا امکان‌پذیر سازد. مبارزه با سرمایه یک مسئله اجتماعی است، به عبارت دیگر سازماندهی سیاسی امور اجتماعی است. درک فضاهای زیست‌مانی سیاسی biopolitique و سیاسی - اجتماعی sociopolitique کنونی، برآورد نیروهای مخالفت و مقاومت را عملی خواهد کرد. منظورم این است که ما نمیخواهیم در دنیائی نظیر دنیای کنونی زندگی کنیم و قصد داریم از دستورات قدرتی که میخواهد زندگی ما، احساسات ما و آرزوهای ما را در دست گیرد، سرپیچی کنیم. امروز، استثمار شده‌ها، تنها زحمتکشانی یی، کارگران نیستند، بلکه مجموعه‌های اجتماعی هستند. کارگران بطور یقین، ولی همینطور دانشجویان، کارکنان موسمی، بیکاران، مهاجرین، زنان، کارگران بازار سیاه، واسطه‌ها و غیره نیز هستند. سامان دادن نیازها و آرزوهای این گروه‌های مردمی، با قبول این که ما در برابر یک سوژه سیاسی نوین قرار گرفته‌ایم، اهمیت دارد. از این رو، یک چپ جدید فقط از دل جنبش چپ لیبرال زاده خواهد شد.

پرسشگر: چرا؟

نگری: برای مثال، در ایتالیا، رنسانس چپ فقط از طریق این جنبش عملی خواهد شد. و هم اکنون، بسیاری از اعضای حزب کمونیست ایتالیا، به این جنبش پیوسته‌اند. شهرداری بولونیا که مدت زیادی به شهر «سرخ» مشهور بود، در انتخابات اخیر به‌دست طرفداران برلوسکونی (نخست وزیر راست تندروی ایتالیا - مترجم) افتاده است. تنها نیروئی که امکان فتح مجدد آنرا دارد، این جنبش است. نبرد استثمار شده‌ها با ایجاد یک ضد قدرت واقعی به نتیجه خواهد رسید.

پرسشگر: ولی جنبش ضد جهانی شدن نظیر اتاک AT.T.A.C از تبدیل به یک جنبش سیاسی امتناع میکند.

نگری: به اعتقاد من جنبش به هیچوجه قصد محدود ساختن خود به اعتراضات را ندارد. این یک جنبش ضد قدرت است و قدرت آنرا خیره نکرده است. خلاص شدن از فسونگری قدرت بسیار دردناک بود. حالا باید این قدرت را سرنگون کرد. چگونه؟ در گذشته، چندین مرحله را مشخص میکردند. مرحله نخست، مقاومت سندیکائی و کارگری، مرحله دوم، قیام بود و سرانجام مرحله مؤسسان. امروز هیچ تمایزی بین این مراحل (فازها) وجود ندارد. مرحله انتقالی نیز وجود ندارد، فقط یک جنبش وجود دارد. سوژه جدید سیاسی که جنبش عرضه میکند، در همان حال که یک سوژه مقاومت و مؤسس است، یک سوژه مبارزه و اخلاق نیز هست. با ارائه آکترانیوها است که جنبش مخالفت میکند، با گزینش عدم اطاعت از قدرت است که دنیای دیگری ترسیم میکند. چنین دنیائی امکان‌پذیر است ولی این جمع متنوع باید خود را سازماندهی کند. تغییر شکلی که در جریان است، از طریق اعمال ضد قدرت و توانائی تعارض (آنتاگونیسم) میسر خواهد شد. مبارزه یعنی آگاهی به نوپائی این چارچوب سیاسی و بازیگران کنونی آن. این گذرگاهی است که به جنبش بزرگ گریز از قدرت اجازه ایجاد یک سامان اجتماعی را خواهد داد.

پرسشگر: جنبش «ضد جهانی شدن» عمدتاً وابسته به وجود شبکه اینترنت است. آیا این بهترین سلاح بحساب می‌آید؟

نگری: اینترنت یک وسیله و ابزار - و حتماً با ارزش - است. ولی میتواند تحت کنترل سیستم سرمایه‌داری قرار گیرد. در این زمینه است که مبارزه آشکاری جریان دارد. ولی تنها مسئله کنترل مطرح نیست، بلکه مالکیت - در مورد اینترنت - امتیاز و حقوق روشنفکرانه هم هست. برای افرادی از این جنبش که من می‌شناسم، مسئله مهم مالکیت خصوصی یا عمومی نبوده، بلکه تعیین و تعریف اموال مشترک جدید است. عده‌ای دارند باین نتیجه میرسند که تمام خدمات - آموزش، بهداشت، حمل و نقل، تأمین اجتماعی، ... - و همینطور تمام خدماتی که با کار روشنفکری (انتلکتوالی) ارتباط دارند، باید جزو اموال مشترک محسوب شوند. مشکل دفاع از عملکرد اینترنت بعنوان ابزار جنبش در همین جا است. و اما مسئله مادی سازماندهی یک جامعه نوین نیز مطرح است.

پرسشگر، استفان ماندار

پانویس‌ها:

۱- آنتونیو (مشهور به تونی) نگری Antonio Negri، فیلسوف ۶۸ ساله ایتالیائی یکی از چهره‌های جنبش چپ غیرستنی ایتالیا از سال‌های ۱۹۶۰ به بعد میباشد. او به

راستای اهداف مشخصی که نفع دولت اسرائیل در رأس آن قرار دارد حرکت کرده و در ظاهر امر ایران دوست و طرفدار آزادی ایران و ایرانی است. اما نقش خود ما ایرانیان در این استقبال از رادیو اسرائیل چیست؟ ایکاش اینهمه برنامه‌های رادیویی فارسی زبان در کشورهای مختلف جهان (که اتفاقاً همگی هم به نوعی از بودجه و کمک‌های این دولت‌ها برخوردارند) که مثل قارچ از زمین روئیده‌اند و حتی ۲۴ ساعته برنامه پخش می‌کنند، می‌توانستند به لحاظ پوشش خبری، بحث‌ها و مصاحبه‌ها، انتقال اخبار به نوعی اعتماد و توجه مردم را جلب کرده و جای رادیو اسرائیل و سایر رادیوهایی را که مورد نظر آقای راسخ است، بگیرند. فلاکت ما در پراکندگی و پراکنده کاری است. پس پرسش دوم:

چرا ما ایرانیان در تکروری، پراکندگی و رقابت منفی با یکدیگر بسیار موفق، اما در کار جمعی و رقابت سازنده و مثبت تا این حد شکست خورده و ناموفق هستیم؟! •

چرا ما در برخورد با کسانی که به اندک موفقیتی دست می‌یابند، نه تنها زمینه پیشرفت بیشتر آنها را فراهم نیاورده بلکه به انواع حیل سعی می‌کنیم آنها را از پیشرفت بازداشته و یکی از بدترین و مخرب‌ترین سلاح‌هایی که داریم ایجاد و پخش شایعه و اخبار کذب و وارد آوردن اتهاماتی بدون سند و مدرک است؟ •

چرا ما عیب‌های بزرگ خود را که از علت‌های اساسی عقب‌ماندگی، پراکندگی و اختلاف‌های به‌نظر حل ناشدنی ما است، پنهان کرده به بزک کردن ظواهر پرداخته، با دیدگاه‌های تنگ و کوچک اما ادعاهایی بزرگ و بیشتر توخالی داریم؟ •

آیا بدون استفاده از ضعف‌های اساسی ما ایرانیان، فرضاً سازمان سیا می‌توانست با دست باز در کشور ما کودتا کرده و حکومت قانونی و ملی یکی از رادمردان بزرگ و نادر تاریخ ایران، دکتر محمد مصدق را به سقوط بکشاند؟ چرا ما کمتر سعی می‌کنیم که نقش خود ما ایرانی‌ها را در موفقیت کودتا بر علیه مصدق - که اتفاقاً از مهم‌ترین دلائل پیروزی کودتاپچیان و سقوط دولت مصدق بوده است، مطرح نکرده (اگر هم مطرح کرده‌ایم، کم گفته‌ایم) و در درجه اول همه چیز را نتیجه عمل و تجاوز بیگانگان دیده‌ایم؟ اگر خیانتکارانی چون برداردان رشیدی، زاهدی و برخی دیگر عالی‌رتبه‌گران ارتشی، مرتجعین بنامی چون ابوالقاسم کاشانی، درباریان و زمینداران بزرگ - که دسته‌های اوباش نیز وابسته آن بودند- در میان خود ما ایرانیان نبودند و کشور و مردمشان را به پول و مقام نمی‌فروختند، چگونه کودتا می‌توانست موفق شود؟ •

ملتی که نتواند خدمتگران واقعی و نخبگان خود را شناخته، آنها را ارج گذاشته و از آنها حفاظت و مراقبت کند، سزاوار سرنوشتی است که ما بدان دچار شده‌ایم. تا زمانی که ما ضعف داریم و آنرا پنهان می‌کنیم، بیگانگان و یا خودی‌های بیگانه دشمن کیشی چون جمهوری اسلامی بر ما مسلط خواهند بود. راه مبارزه با امپریالیسم یا «سرمایه‌داری جهانی» و «توطئه‌های بیگانگان و خودی‌های بیگانه» همانا در شناخت و کشف بیماری‌ها و ناتوانی‌های خود و تلاش برای از بین بردن آنها و مجهز شدن به دانش و تکنیک امروز است. ما وابسته جهان سرمایه‌داری هستیم. این وابستگی غیرقابل انکار و غیرقابل اجتناب است. آنچه اجتناب‌پذیر است، پذیرش سلطه این سرمایه‌داری و نفوذ آن در تک تک سلول‌های افراد بشر است. با شعار ضد سرمایه‌داری و ضد امپریالیسم و منتسب کردن این و آن به جیره‌خواری، نه سرمایه‌داری و امپریالیسم از بین می‌رود و نه جیره‌خواران آنها.

در خاتمه امید می‌رود که آقای محمود راسخ اسناد مربوط به جیره‌خواری کارکنان «رادیو صدای آزادی» برای سازمان سیا را هر چه سریع‌تر منتشر نمایند تا هم‌وطنان ما، هم به صحت گفتار ایشان اطمینان حاصل کرده و هم بدین طریق با شیوه‌های ناپسند تهمت زنی‌های غیرمستولانه گذشته مقابل شده و «طرحی نو» و سازنده جایگزین آن‌ها شود.

فوریه ۲۰۰۲، سوند

اتهام «قیام مسلحانه علیه دولت» به ۱۳ سال زندان محکوم شده بود و اکنون از آزادی مشروط بهره‌مند است. او درباره مارکسیسم، جنبش کارگری ایتالیا و فلسفه سیاسی کتاب‌های متنوعی نوشته است که مهم‌ترین آنها عبارتند از: «طبقه کارگر علیه دولت» ۱۹۷۸، «مارکس فراسوی مارکس» ۱۹۸۰، «تابیهنجاری وحشی (نیرو و قدرت نزد اسپینوزا)» ۱۹۸۱، «قدرت مؤسس» ۱۹۹۲ و «امپراتوری» با همکاری مایکل هاروت در سال ۲۰۰۰.

۲- «امپراتوری» از مایکل هاروت Michael Harudt و آنتونیو نگری، اثری است که سراسر سال، بحث‌های روشنفکران درون جنبش ضدجهانی شدن و حتی ورای آنرا زنده نگه داشته است. برای تونی نگری، امپراتوری «شکل سیاسی بازار جهانی، یعنی کلیه سلاح‌ها و ابزارهای که از آن دفاع می‌کنند، ابزار تنظیم Regulation پولی، مالی و تجاری و سرانجام (...) کلیه ابزار تحرک، ارتباطات و سخنوری است». برای این دو نویسنده قدرت جهانی تنها یک امر حاکمیت - دولتی نبوده، بلکه یک زیست‌مانی قدرت همگانی و شناور در «کنترلی تا حد» انضباط است.

۳- ژان پی-یر شونمان Jean Pierre Chevenement وزیر کشور سابق (کابینهٔ ائتلافی چپ فرانسه) و رهبر «جنبش شهروندها» و طرفدار حاکمیت ملی فرانسه و از مخالفین گسترش قدرت اتحادیه اروپا. وی از منشعبین حزب سوسیالیست است، ولی در ائتلاف دولت شرکت دارد.

اتهام زدن، کاری که مشکل ...

یک دانه کشمش دچار گرمی می‌شویم» (صفحه ۱۳)، خود دچار افراط‌گرایی آنهم از بدترین نوع آن شده است. ایشان بدون ارائه هیچ گونه سند و مدرکی، کارکنان «رادیو صدای آزادی» را «جیره‌خواران سیا» نامیده است! همان گونه که در نوشته بدان اشاره رفته است، ایشان جزو آن دسته «چپی‌های ضد امپریالیست و نمایندگان پرولتاریای سابق و ...» که «عاقل شده‌اند» و «کنون آمریکا و دیگر کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری را مهد آزادی، دموکراسی و انساندوستی میدانند» نیستند و در این زمینه به هیچ وجهی «عاقل» نشده‌اند (همان صفحه). اما داشتن این عقل و خرد حکم می‌کند و می‌کند که ایشان که در عرصه مبارزات سیاسی - اجتماعی سرد و گرم چشیده و صاحب نام و اعتبار هستند، چنین سهل‌انگاری به‌خرج نداده و بدون ارائه سند چنین اتهام سنگینی به دیگران (حتی اگر صد در صد مخالف نظری آنها باشد) وارد نمی‌آورد. این قلم نه مدافع «رادیو صدای آزادی» است و نه کوچکترین ارتباط و دوستی با آنها دارد. اما اگر جسارت نباشد، می‌تواند بگوید مدافع مبارزه با افراط و تفریط‌ها و مقابله با سنت‌های مخرب قدیمی است که تا کنون ضربه‌های جبران‌ناپذیری بر ما ایرانیان وارد آورده است. در بین ما ایرانیان محاکمه بدون حضور متهم و اعلام جرم و محکومیت او بدون ارائه هیچ گونه سند و مدرک و قبل از دفاع متهم از خود، امری رایج، بسیار پر سابقه و قدیمی است. بی‌جهت نیست که ما زمانی که مورد پرسش قرار می‌گیریم که به چه دلیل و بر مبنای کدام مدرک چنین می‌گوئیم، بسادگی و راحتی می‌گوئیم، «بابا اینکه مثل روز روشن است» و یا «اینکه دیگر احتیاج به اثبات ندارد و سند نمی‌خواهد!» و یا «همه می‌گویند» و یا «فلائی را که قبول داری، اگر حرف مرا باور نداری، برو از او پیرس، میدانی که او اهل حرف مفت نیست»، در حالی که بیشتر ما «اهل حرف مفت هستیم» تا واقع و حقیقت.

آقای راسخ اگرچند حتماً مرا بخاطر کاربرد این زبان خواهند بخشید. منظور من مطرح کردن دردی است عمومی و نوشته ایشان در حقیقت بهانه‌ای شد برای ابراز این درد عمومی که امید می‌رود چه از طرف ایشان و چه دیگر خوانندگان این نشریه با دیدی خوش‌بینانه و مثبت ارزیابی شود. پرسش اساسی این است که آیا شایسته‌تر نیست بجای صرف نیرو برای اشاعه چنین سخنان و اتهاماتی به مسائل ریشه‌ای و بنیانی‌تر بپردازیم؟ به عنوان نمونه:

• چرا رادیوهایی چون رادیو اسرائیل (که در نوشته ایشان نیز مورد حمله شدید قرار گرفته است) و یا رادیو آمریکا و یا همین رادیو نوپای «صدای آزادی» گاه در سطحی بسیار گسترده، شنونده دارند و چرا رادیویی چون رادیو اسرائیل این چنین در میان مردم جا باز کرده است؟ روشن است که رادیو اسرائیل کاملاً هدفمند و در

پیش‌بردو در گذشت ...

متولد سال ۱۹۳۰، بورديو تحصیلات عالی خود را ابتدا در رشته فلسفه به پایان می‌رساند. در سن ۲۸ سالگی، کار استادی را با تدریس در دانشکده ادبیات الجزیره آغاز می‌کند. نخستین پژوهش‌های میدانی و آثار خود را به جامعه‌شناسی الجزیره و قوم‌شناسی (تقابل جماعت‌های دهقانی این کشور با روح سرمایه‌داری) و به مسئله «از ریشه‌کن‌گی» Deracinement اختصاص می‌دهد. تحقیقات او در باره دانشجو و ناپه‌نجاری‌های نظام آموزشی در فرانسه در سال‌های ۱۹۶۰ از جمله تأملاتی بودند که زمینه‌های جنبش فکری و عملی اواخر دهه ۶۰ (جنبش ماه مه ۶۸) و اوایل دهه ۷۰ را فراهم آوردند.

بورديو یک جامعه‌شناس انتقادگر بود. «جامعه‌شناسی» از دیدگاه او، ادامه فلسفه در شکل دیگری بود. او در این رشته دست به مفهوم سازی‌های ابداع‌گرانه‌ای زد. از آن جمله است مقوله‌هایی چون Habits (که مورد توجه آدورنو Adorno نیز قرار داشت و به قول هابرماس Habermas نزد بورديو از یک تعریف و استفاده دقیق و کاملی برخوردار گردید)، «میدان» Champs («میدان اجتماعی»، «میدان سیاسی...»)، «سرمایه نمادین» (سمبلیک) capital symbolic و «قهر نمادین»... به گفته یکی از شاگردان او، لونی پینتو Louis Pinto: مسئله «قهر سمبلیک»، که در مرکز کارهای بورديو قرار دارد، دارای این مشخصه است که تنها ابزاری در خدمت قدرت حاکمه نبوده بلکه در درون فضای بازی خود گنشگران اجتماعی نیز عمل می‌کنند... بدعت‌گذاری جامعه‌شناسی بورديوئی را باید در غلبه بر «تضادهای کاذب» جامعه‌شناسی سنتی یافت: میان تفسیر و توضیح، ساختار و تاریخ، آزادی و دترمینیسم، فرد و جامعه، ذهنی‌انگاری و عینی‌انگاری. جامعه‌شناسی بورديوئی عمیقاً انتقادگر بود زیرا که با قرار دادن «تغییر و دگرسازی اجتماعی» به عنوان پرلیماتیک مرکزی، تحلیل انتقادی و جامعه‌شناسانه خود «جامعه‌شناسی» و «جامعه‌شناسان» را نیز در دستور کار قرار می‌داد. جامعه‌شناسی به قول بورديو «می‌تواند به ابزار تحلیل از خود autoanalyse بسیار نیرومندی درآید که به هر کس اجازه دهد بهتر خود را بشناسد. از این طریق که به او نشان می‌دهد در چه شرایط اجتماعی تولید و در چه موقعیت خاصی در جهان اجتماعی قرار دارد». چنین امکانی البته موجود است اما حتمی و مسلم نیست زیرا همان طور که بورديو بارها بر آن تأکید داشته است، انسان‌های زیر سلطه، سلطه بر خود را درونی می‌کنند و تا آن جا پیش می‌روند که به دست خود ستم را بازتولید کنند. قهر نمادین اساساً چنین نقشی را ایفا می‌کند.

اما بورديو تنها یک جامعه‌شناس انتقادگر نبود. او روشنفکری به تمام معنا نیز بود. اندیشمندی همه‌جانبه و چند رشته‌ای در فلسفه، اقتصاد، علوم اجتماعی، قوم‌شناسی، زبان‌شناسی، سیاست، هنر، رسانه‌شناسی و هم چنین پژوهش‌گری در باره نظام اداری، فقر جهانی و ... چند نمونه از آثار او از میان ۲۷ جلد کتابی که برای ما به جای گذاشته است، تنوع و دامنه گسترده مطالعات و تحقیقات بورديوئی را نشان می‌دهند: عشق و هنر (۱۹۶۶)، حرفه جامعه‌شناسی (۱۹۶۸)، تئوری و پراتیک (۱۹۷۹)، تمایز (۱۹۷۹)، انسان آکادمیک (۱۹۸۴)، هستی‌شناسی سیاسی مارتین هایدگر (۱۹۸۸)، فقر جهانی (۱۹۹۳)، در باره تلویزیون و امپراتوری ژورنالیسم (۱۹۹۶)، مکاشفات پاسکالی (۱۹۹۷)، سلطه مذکر (۱۹۹۸)، ساختارهای اجتماعی اقتصاد (۲۰۰۰).

بورديو روشنفکر منتقدی بود که بیش از هر کس در مفهوم سازی مقوله «روشنفکر انتقادگر» در برابر «روشنفکر ارگانیک» کار کرده است: چیزی که من از آن دفاع می‌کنم امکان و ضرورت روشنفکر انتقادگر است. دموکراسی واقعی بدون ضد قدرت‌های انتقادی وجود ندارد و روشنفکر یکی از آن‌ها و از بزرگترین آن‌ها است.

اما بورديو تنها یک جامعه‌شناس انتقادگر و یک روشنفکر جامع‌الاطراف نبود، او یک مبارز و دخالت‌گر در امور شهر، در جنبش‌های مدنی و اجتماعی نیز بود. او در راستای یک اصل بنیادین ماتریالیستی - مارکسی، همواره کار فکر و اندیشه را از فعالیت عملی برای تغییر و دگرسازی اجتماعی جدا نمی‌ساخت. از این رو، به سهم خود و با مشارکت خود، کمک به برآمدن جنبش‌های نوین انجمنی و اجتماعی در گسست از اشکال سنتی می‌کرد.

در سال ۱۹۹۵ در جنبش بزرگ اعتصابی کارکنان راه آهن فرانسه شرکت می‌جوید. در سال ۱۹۹۶ ریاست «مجامع عمومی در باره جنبش‌های تغییر اجتماعی» را بر عهده می‌گیرد. در سال‌های ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸، به پشتیبانی از جنبش بیکاران، فراخوان دعوت به تأسیس انجمن اقدام مشترک علیه بیکاری را امضا می‌کند. او در مبارزات مهاجرین برای کسب برگه اقامت شرکت می‌کند. او همراه با ژاک دریدا Jacques Derrida و دیگران بانی پارلمان نویسندگان اروپا در دفاع از حقوق اهل قلم در سراسر جهان می‌گردد. او سال‌ها پیش، از نخستین روشنفکرانی بود که بر علیه جهانی شدن لیبرالی فراخوان به مقاومت و مبارزه برای یک «اروپای اجتماعی» می‌دهد. رابطه تنگاتنگ نظریه‌پردازی و عمل‌گرایی بورديوئی را، کریستوف آگیتو Christophe Aguitton، یکی از مؤسسين انجمن ATTAC، سازمانی که امروز در فرانسه در رأس جنبش ضد جهانی شدن لیبرالی قرار دارد، چنین توضیح می‌دهد: «پیش‌بردو بر اندیشه دهه‌های گذشته مهر و نشان خود را گذارده است. او توانست میان رویکردهای نظری و پراتیک اجتماعی پیوندی برقرار سازد. در حقیقت او، پس از سال‌ها تابآوری نسبت به یکدیگر، متکسر و سازنده تفاهم میان روشنفکران و جنبش‌های اجتماعی گردید».

بزرگداشت بورديو، در حد این مختصر ادای وظیفه چپ سوسیالیست و غیر سنتی ایرانی به او، اما بدون بازتابی هر چند بسیار کوتاه و نمونه‌وار از پاره‌ای از بحث‌های او، ناقص خواهد ماند. از آثار بورديو و از میان مفهوم‌های متنوع و اساسی او، سه مقوله را برگزیده‌ایم که با پرلیماتیک‌های امروزی اجتماعی و نقد سیاست مناسبتی دارند: «میدان اجتماعی»، «انحصارگری سیاست» و «روشنفکر انتقادگر». بخش‌هایی که در زیر به فارسی برگردانده‌ایم، فرازهای کوتاه و گزیده شده‌ای هستند که تنها می‌توانند مشوقی برای مطالعه عمیق آثار بورديو گردند.

در آخر، پس از مرگ اندیشمندان، و در این جا بورديو، همواره این پرسش مطرح می‌شود که با اراثیه آنان چه باید کرد؟ با میراث نظریه پردازان و در مورد مشخص ما، بورديو، همیشه به دو شیوه می‌توان رفتار کرد: یکی شیوه معمول و ساده ضبط و رونویسی است که مفاهیم بورديوئی را در حوزه مورد نظر خود به کار می‌گیریم. در این جا فکر و آفرینشی در کار نیست. اما دیگری که بسی دشوار است، بسا بورديو بودن و در مسیر او فکر کردن برای فرا رفتن از او می‌باشد. این راهی است که روشنفکر انتقادگر مورد نظر بورديو باید در پیش گیرد.

«فضای اجتماعی»، طبقه، منطق چیزها و چیزهای منطق

تأمل در باره طبقات اجتماعی غالباً خود را در چهارچوب این پرسش که طبقات وجود دارند یا نه، محصور می‌کند. در واقع کسانی که در این زمینه با هم مقابله می‌کنند در موضع سیاسی راست یا چپ قرار دارند. اولی‌ها از یک نظریه دسته‌بندی اجتماعی دفاع می‌کنند که می‌رود تا مقوله مبارزه اجتماعی را از دستور کار خارج کند. مبارزه‌ای که با موجودیت طبقات اجتماعی گره خورده است. دومی‌ها نظریه طبقات اجتماعی را پیش می‌نهند که برای توصیف مبارزات اجتماعی غالباً از مفاهیم کهنه و منجمدی استفاده می‌کند. اینان برای درک

پیش‌بردو در گذشت...

متولد سال ۱۹۳۰، بورديو تحصیلات عالی خود را ابتدا در رشته فلسفه به پایان می‌رساند. در سن ۲۸ سالگی، کار استادی را با تدریس در دانشکده ادبیات الجزیره آغاز می‌کند. نخستین پژوهش‌های میدانی و آثار خود را به جامعه‌شناسی الجزیره و قوم‌شناسی (تقابل جماعت‌های دهقانی این کشور با روح سرمایه‌داری) و به مسئله «از ریشه‌کن‌گی» Deracinement اختصاص می‌دهد. تحقیقات او در باره دانشجو و ناپهنجاری‌های نظام آموزشی در فرانسه در سال‌های ۱۹۶۰ از جمله تأملاتی بودند که زمینه‌های جنبش فکری و عملی اواخر دهه ۶۰ (جنبش ماه مه ۶۸) و اوایل دهه ۷۰ را فراهم آوردند.

بورديو یک جامعه‌شناس انتقادگر بود. «جامعه‌شناسی» از دیدگاه او، ادامه فلسفه در شکل دیگری بود. او در این رشته دست به مفهوم سازی‌های ابداع‌گرانه‌ای زد. از آن جمله است مقوله‌هایی چون Habits (که مورد توجه آدورنو Adorno نیز قرار داشت و به قول هابرماس Habermas نزد بورديو از یک تعریف و استفاده دقیق و کاملی برخوردار گردید)، «میدان» Champs («میدان اجتماعی»، «میدان سیاسی...»)، «سرمایه نمادین» (سمبلیک) capital symbolic و «قهر نمادین»... به گفته یکی از شاگردان او، لونی پینتو Louis Pinto: مسئله «قهر سمبلیک»، که در مرکز کارهای بورديو قرار دارد، دارای این مشخصه است که تنها ابزاری در خدمت قدرت حاکمه نبوده بلکه در درون فضای بازی خود کُنشگران اجتماعی نیز عمل می‌کنند... بدعت‌گذاری جامعه‌شناسی بورديوئی را باید در غلبه بر «تضادهای کاذب» جامعه‌شناسی سنتی یافت: میان تفسیر و توضیح، ساختار و تاریخ، آزادی و دترمینیسم، فرد و جامعه، ذهنی‌انگاری و عینی‌انگاری. جامعه‌شناسی بورديوئی عمیقاً انتقادگر بود زیرا که با قرار دادن «تغییر و دگرسازی اجتماعی» به عنوان پرلیماتیک مرکزی، تحلیل انتقادی و جامعه‌شناسانه خود «جامعه‌شناسی» و «جامعه‌شناسان» را نیز در دستور کار قرار می‌داد. جامعه‌شناسی به قول بورديو «می‌تواند به ابزار تحلیل از خود autoanalyse بسیار نیرومندی درآید که به هر کس اجازه دهد بهتر خود را بشناسد. از این طریق که به او نشان می‌دهد در چه شرایط اجتماعی تولید و در چه موقعیت خاصی در جهان اجتماعی قرار دارد». چنین امکانی البته موجود است اما حتمی و مسلم نیست زیرا همان طور که بورديو بارها بر آن تأکید داشته است، انسان‌های زیر سلطه، سلطه بر خود را درونی می‌کنند و تا آن جا پیش می‌روند که به دست خود ستم را بازتولید کنند. قهر نمادین اساساً چنین نقشی را ایفا می‌کند.

اما بورديو تنها یک جامعه‌شناس انتقادگر نبود. او روشنفکری به تمام معنا نیز بود. اندیشمندی همه‌جانبه و چند رشته‌ای در فلسفه، اقتصاد، علوم اجتماعی، قوم‌شناسی، زبان‌شناسی، سیاست، هنر، رسانه‌شناسی و هم چنین پژوهش‌گری در باره نظام اداری، فقر جهانی و ... چند نمونه از آثار او از میان ۲۷ جلد کتابی که برای ما به جای گذاشته است، تنوع و دامنه گسترده مطالعات و تحقیقات بورديوئی را نشان می‌دهند: عشق و هنر (۱۹۶۶)، حرفه جامعه‌شناسی (۱۹۶۸)، تنوری و پراتیک (۱۹۷۹)، تمایز (۱۹۷۹)، انسان آکادمیک (۱۹۸۴)، هستی‌شناسی سیاسی مارتین هایدگر (۱۹۸۸)، فقر جهانی (۱۹۹۳)، در باره تلویزیون و امپراتوری ژورنالیسم (۱۹۹۶)، مکاشفات پاسکالی (۱۹۹۷)، سلطه مذکر (۱۹۹۸)، ساختارهای اجتماعی اقتصاد (۲۰۰۰).

بورديو روشنفکر منتقدی بود که بیش از هر کس در مفهوم سازی مقوله «روشنفکر انتقادگر» در برابر «روشنفکر ارگانیک» کار کرده است: چیزی که من از آن دفاع می‌کنم امکان و ضرورت روشنفکر انتقادگر است. دمکراسی واقعی بدون ضد قدرت‌های انتقادی وجود ندارد و روشنفکر یکی از آن‌ها و از بزرگترین آن‌ها است.

اما بورديو تنها یک جامعه‌شناس انتقادگر و یک روشنفکر جامع‌الاطراف نبود، او یک مبارز و دخالت‌گر در امور شهر، در جنبش‌های مدنی و اجتماعی نیز بود. او در راستای یک اصل بنیادین ماتریالیستی-مارکسی، همواره کار فکر و اندیشه را از فعالیت عملی برای تغییر و دگرسازی اجتماعی جدا نمی‌ساخت. از این رو، به سهم خود و با مشارکت خود، کمک به برآمدن جنبش‌های نوین انجمنی و اجتماعی در گسست از اشکال سنتی می‌کرد.

در سال ۱۹۹۵ در جنبش بزرگ اعتصابی کارکنان راه آهن فرانسه شرکت می‌جوید. در سال ۱۹۹۶ ریاست «مجامع عمومی در باره جنبش‌های تغییر اجتماعی» را بر عهده می‌گیرد. در سال‌های ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸، به پشتیبانی از جنبش بیکاران، فراخوان دعوت به تأسیس انجمن اقدام مشترک علیه بیکاری را امضا می‌کند. او در مبارزات مهاجرین برای کسب برگه اقامت شرکت می‌کند. او همراه با ژاک دریدا Jacques Derrida و دیگران بانی پارلمان نویسندگان اروپا در دفاع از حقوق اهل قلم در سراسر جهان می‌گردد. او سال‌ها پیش، از نخستین روشنفکرانی بود که بر علیه جهانی شدن لیبرالی فراخوان به مقاومت و مبارزه برای یک «روپای اجتماعی» می‌دهد. رابطه تنگاتنگ نظریه‌پردازی و عمل‌گرایی بورديوئی را، کریستوف آگیتو Christophe Aguitton، یکی از مؤسسين انجمن ATTAC، سازمانی که امروز در فرانسه در رأس جنبش ضد جهانی شدن لیبرالی قرار دارد، چنین توضیح می‌دهد: «پیش‌بردو بر اندیشه دهه‌های گذشته مهر و نشان خود را گذارده است. او توانست میان رویکردهای نظری و پراتیک اجتماعی پیوندی برقرار سازد. در حقیقت او، پس از سال‌ها تابآوری نسبت به یکدیگر، مبتکر و سازنده تفاهم میان روشنفکران و جنبش‌های اجتماعی گردید».

بزرگداشت بورديو، در حد این مختصر ادای وظیفه چپ سوسیالیست و غیر سنتی ایرانی به او، اما بدون بازتابی هر چند بسیار کوتاه و نمونه‌وار از پاره‌ای از بحث‌های او، ناقص خواهد ماند. از آثار بورديو و از میان مفهوم‌های متنوع و اساسی او، سه مقوله را برگزیده‌ایم که با پرلیماتیک‌های امروزی اجتماعی و نقد سیاست مناسبتی دارند: «میدان اجتماعی»، «انحصارگری سیاست» و «روشنفکر انتقادگر». بخش‌هایی که در زیر به فارسی برگردانده‌ایم، فرازهای کوتاه و گزیده شده‌ای هستند که تنها می‌توانند مشوقی برای مطالعه عمیق آثار بورديو گردند.

در آخر، پس از مرگ اندیشمندان، و در این جا بورديو، همواره این پرسش مطرح می‌شود که با اریئه آنان چه باید کرد؟ با میراث نظریه پردازان و در مورد مشخص ما، بورديو، همیشه به دو شیوه می‌توان رفتار کرد: یکی شیوه معمول و ساده ضبط و رونویسی است که مفاهیم بورديوئی را در حوزه مورد نظر خود به کار می‌گیریم. در این جا فکر و آفرینشی در کار نیست. اما دیگری که بسی دشوار است، با بورديو بودن و در مسیر او فکر کردن برای فرا رفتن از او می‌باشد. این راهی است که روشنفکر انتقادگر مورد نظر بورديو باید در پیش گیرد.

«فضای اجتماعی»، طبقه، منطق چیزها و چیزهای منطق

تأمل در باره طبقات اجتماعی غالباً خود را در چهارچوب این پرسش که طبقات وجود دارند یا نه، محصور می‌کند. در واقع کسانی که در این زمینه با هم مقابله می‌کنند در موضع سیاسی راست یا چپ قرار دارند. اولی‌ها از یک نظریه دسته‌بندی اجتماعی دفاع می‌کنند که می‌رود تا مقوله مبارزه اجتماعی را از دستور کار خارج کند. مبارزه‌ای که با موجودیت طبقات اجتماعی گره خورده است. دومی‌ها نظریه طبقات اجتماعی را پیش می‌نهند که برای توصیف مبارزات اجتماعی غالباً از مفاهیم کهنه و منجمدی استفاده می‌کند. اینان برای درک

«انحصارگری سیاست»، نماینده‌گری و جداماندگی

در پایان سخنرانی‌ای که من در سال ۱۹۸۳ به دعوت انجمن دانشجویان پروتستان پاریس ایراد کردم و در آن جا منطق نماینده‌گری سیاسی و خطر انحصارگری ناشی از آن را تحلیل کردم، چنین نتیجه گرفتم که «آخرین انقلاب سیاسی که باقی مانده است تا انجام پذیرد، انقلاب بر علیه دانش‌سالاری سیاسی و غصبی است که بالقوه در سیستم نماینده‌گری به ثبت رسیده است».

من فکر می‌کنم که این گونه انقلاب‌ها در سال ۱۹۸۹ در اروپای شرقی به خصوص در لهستان با جنبش همبستگی و حتی در آلمان با فوروم جدید و یا در چکسلواکی با چارت ۷۷ انجام گرفته است. این انقلاب‌ها که غالباً توسط نویسندگان، هنرمندان و اهل دانش از پیش برده شده‌اند، آماج خود را شکل اعلائی انحصارگری سیاسی قرار دادند یعنی آن چه که انسان‌های دستگاهی لنینیستی و استالینی با مسلح کردن خود به مفاهیم منتج از تئوری مارکسیستی، متحقق ساختند.

من در واقع فکر می‌کنم که بر خلاف آن چه که می‌خواهند با رو به روی هم قرار دادن «توتالیتریزم» و «دموکراسی» القا کنند، فاصله رژیم شوروی، از نقطه نظر مورد توجه ما در این جا، با نظام‌های تحزب موسوم به دموکراسی که این همه مورد تمجید واقع می‌شوند، در حد یک اختلاف درجه است. در حقیقت سوسیالیسم حد نهائی این نظام‌ها است. شورویسم در مارکسیسم ابزار مفهومی مورد نیاز خود را برای تضمین انحصارگری بر گفتمان (دیسکور)، از طریق دستکاری مشروع آن، و انحصارگری بر عمل سیاسی پیدا کرده است. (اگر در این جا مجاز باشیم که فرمول معروف وبر Weber در مورد کلیسا را به کار ببریم). به عنوان نمونه می‌توان از کشفیاتی چون «سوسیالیسم علمی»، «مرکزیت دموکراتیک»، «دیکتاتوری پرولتاریا» و «last but not least» «روشنفکر ارگانیک» که بیان اعلائی ریا و تزویر کشیشانه است، نام برد. تمام این مفاهیم و برنامه عمل ناشی از آنها، هدفی جز این ندارند که مشروعیتی دوگانه، هم علمی و هم دموکراتیک به آن نماینده‌ای ببخشند که قدرت را در تصرف انحصاری خود در آورده است.

سوسیالیسم پوپولیستی ادعائی دو نوع مشروعیت هم سویه به حزب می‌بخشد: دکتترین مارکسیستی به مثابه دانش مطلق جهان اجتماعی به آنانی که ضامن و پاسدار قوانین و اصول آن می‌باشند، قدرتی می‌دهد که با تکیه به آن می‌توانند خود را در نقطه‌ای مطلق که هم نقطه نظر علمی است و هم نقطه نظر پرولتاریا، قرار دهند. به جای توتالیتریزم، واژه‌گانی که معنای چندانی ندارد، بهتر است از مطلق گرایی absolutism صحبت کنیم. در حقیقت به کمک آن مفاهیمی که نام بردم، حزب قدرت نمادین Pouvoir symbolique مطلق به خود اعطا می‌کند، هم دانش‌سالاری epistemicratie و هم مردم‌سالاری démocratie. در واقع، ادعای علم گرایی و ادعای نماینده‌گری با تقویت یکدیگر، توأماً، قدرتی را بنا می‌نهند که به نام «پرولتاریای متافیزیک» Proletariat metaphisique بر خلق واقعی اعمال می‌شود. به شکرانه رابطه برابرانه کاملی که بین نماینده و نماینده شدگان فرضی برقرار می‌شود (که در این حکم ساده لوحانه روبسپیر Robespierre متجلی می‌شود که می‌گفت: «خلق منم»)، به سادگی حزب انحصارگر می‌تواند در جای خلق بنشیند و از جانب او صحبت و عمل کند. نمایندگی دادن به حزب، همان طور که نزد توماس داکن Thomas d aquin نیز آن مفهوم را پیدا می‌کنیم، یک جدا ماندگی Alienation است: خلق اقتدار مبتنی بر اصل حاکمیت خود را به نفع حزب تام الاختیار plenipotencia از plena potentia agendi و loquendi برخوردار است) از خود جدا می‌کند (از دست می‌دهد، از اختیار خود خارج می‌کند و خود را نسبت به آن بیگانه aliene می‌کند - مترجم). حزبی که بهروزی و خوبی خلق را بهتر از خود خلق می‌فهمد و برای او عمل می‌کند. و بدین ترتیب، رژیم شوروی، با توسل به دروغ و خدعه جامعه شناسانه، قادر می‌شود «جامعه مدنی» را در دولت و زیرسلطه‌گان را در سلطه‌گران

شکل‌های نوین مبارزات اجتماعی، در ویژگی و ابداع‌گری تاریخی‌شان، مبارزاتی که در واقعیت کنونی قابل مشاهده‌اند، کاملاً خلع سلاح می‌باشند.

برای فرار از پرلوماتیک سیاسی فسق، در ابتدا باید موجودیت فضای سیاسی را قرار دهیم که با فضای فیزیکی تشابه دارد و جامعه شناس آن را هم چون نقشه‌ای جغرافیائی باز می‌سازد. این فضا بر پایه اصل گوناگونی و پختندگی ساخته شده است و از مجموعه مشخصاتی تشکیل یافته که در درون جهان اجتماعی مورد نظر عمل می‌کنند. در این فضای جهت یافته به وسیله یک قطب مثبت و یک قطب منفی، افراد در هر جایی و به هر ترتیبی قرار نمی‌گیرند بلکه جایگاه معینی را بر حسب موقعیتشان در توزیع منابع اجتماعی اشغال می‌کنند. افراد با تعلق داشتن به مناطق گوناگون این فضا، با فاصله‌های کم و بیش بزرگی از هم جدا می‌شوند. اما می‌توانند در داخل این فضا جا به جا شوند ولی این جا به جایی نیز به هر شکل و ترتیبی انجام نمی‌پذیرد بلکه نیاز به کوشش‌ها و به طور کلی زمان دارد.

بر پایه شناخت از فضای موقعیت‌ها، می‌توان جامعه را به طبقات منطقی یا تئوریک تقسیم کرد که از جمع عاملاتی تشکیل می‌شوند که موقعیت‌های مشابهی دارند به طوری که اگر آنها در شرایط و تحت قیود مشابهی قرار گیرند، همگی شانس آن را دارند که از ترتیبات و منافع مشابهی برخوردار باشند و در نتیجه عملکردها، رفتارها و هم چنین افکار مشابهی را تولید کنند. این طبقات، طبقات واقعی نیستند، به معنای گروه‌های متشکل از افراد متحدی که نسبت به هویت مشترکشان و تعلق به یک واحد اجتماعی مشترک، آگاهی داشته باشند. بیش از هر چیز، اینان طبقات احتمالی هستند که عناصر در بر گیرنده شان بر پایه تشابهات میان آنها، یعنی تعلق‌گیری‌شان به یک رشته مشترک از موقعیت‌ها و به یک منطقه مشترک از فضای اجتماعی، قابل بسیج می‌باشند (ولی نه ضرورتاً به صورت عملی بسیج شده باشند).

بدین ترتیب، فضای اجتماعی ساختاری از احتمالات را تشکیل می‌دهد، در دور شدن و فاصله گرفتن از یک سو و یا در تقرب و نزدیک شدن افراد جامعه از سوی دیگر. گذار از احتمال به واقعیت هم چون آب روان از سرچشمه نیست. بر خلاف تصور تئوری مارکسیستی که خطایش دقیقاً این است که گذار از احتمال به واقعیت را به صورت خودکار انجام می‌دهد. در کلام دیگر، این تئوری با همانند کردن طبقه ساخته شده ذهن و طبقه واقعی، هم چنان که خود مارکس به هگل ایراد می‌گیرد، چیزهای منطقی را با منطق چیزها همانند می‌کند. به عبارت دیگر و به بیان ساده تر، مرتکب این اشتباه می‌شود که خیال می‌کند چیزهایی که در سطح بیان و زبان جاری می‌شوند در واقعیت نیز وجود دارند. در این چشم انداز، «جهش وجودی» Saut ontologique به دو صورت درک می‌شود، یا به مثابه منطقی مکانیکی و تبیین گرایانه که به طور اجتناب ناپذیر در زمان به وقوع خواهد پیوست و یا به مثابه منطقی کاملاً اراده گرایانه و خود انگیخته که محصول «کسب شعور» ی است که با «کسب شناخت» تئوری همانند می‌شود و تحت رهبری روشن گرانه حزب قرار می‌گیرد. در هر دو حالت، تئوری مارکسیستی فراموش می‌کند که در باره فرآیندهای اجتماعی و کیمیای مرموزی که بر حسب آنها یک «گروه در حال مبارزه» و یا یک طبقه فعال می‌تواند از شرایط عینی اقتصادی برخیزد، از خود پرسش کند. این تئوری هم چنین فراموش می‌کند که تئوری اثر بخشی تئوری بر روی واقعیت اجتماعی را به وجود آورد، تاثیر گذاری تئوری از طریق دخالت گسری آن در جهان نماینده‌گری نمادین و اجتماعی و یا در فضای سیاسی.

رجوع شود به:

Conference de Zurich october 1985 in Propos sur le champ politique PUF

شتابانه، نوزاد علم‌گرا و عقل‌گرا را همراه با آب حمام مارکسیست بیرون می‌اندازند. بحث این است که بر نقش و کارکردی که همواره از آن روشنفکر بوده است تأکید ورزیم: دخالت‌گری در کیهان سیاسی به شیوه زولا Zola با اقتدار و صلاحیتی که متعلق به دنیای مستقل هنر، فلسفه و یا علم می‌باشد. خلاف آمدمی antinomy که میان استقلال و تعهد، میان جدائی و همکاری تصور می‌شود، با این که می‌تواند درگیرانه و انتقادی باشد، وجود ندارد. در برابر همه آن چه که پندار «روشنفکر ارگانیک» القا می‌کند، که چیزی جز ایدئولوژی حرفه‌ای تولید کنندگان فرهنگ‌ی دستگاهی نیست، و بر خلاف آنهایی که همه چیزشان مدیون دستگاه‌ها است، روشنفکر اصیل کسی است که قادر است همکاری در جدائی را مستقر کند.

رجوع شود به:

In Propos sur le champ politiaue 2000

مخبر شمر

دولت‌ها و محافل سیاسی جهان بلافاصله در برابر این اظهارات بوش از خود واکنش‌های گوناگون نشان دادند. برخی از مقامات دولت‌های اروپای غربی و چین و روسیه ناخرسندی خود را از سخنان بوش یا به طور علنی یا در لفافه‌ی اظهارات دیپلماتیکی ابراز داشتند. و هر چه از ۱۱ سپتامبر دو هزار و یک و گزارش بوش به کنگره‌ی آمریکا بیشتر می‌گذرد اختلاف میان دولت بوش با دولت‌های اروپایی و به ویژه با دولت‌های فرانسه و آلمان دربارهای استراتژی و شیوه‌ی مبارزه با تروریسم بیشتر آشکار می‌شود. دولت بوش بدان گونه که روش دولت آمریکا از پایان جنگ جهانی دوم و به ویژه رؤسای جمهور وابسته به حزب جمهوریخواه در برخورد با مشکلات و معضلات بین‌المللی بوده است گرایش به «راه حل‌های» نظامی دارد. در حالی که دولت‌های اروپایی بیشتر گرایش به استفاده از روش‌های سیاسی و اقتصادی دارند.

دمکرات‌ها و جمهوریخواهان

هر چند دو حزب دمکرات و جمهوریخواه را بسیاری از کارشناسان سیاسی دو جناح یک جریان سیاسی قلمداد می‌کنند و به گفته‌ی ریچارد نیکسون جامعه‌ی آمریکا از نظر سیاست داخلی اساساً نیازی به رئیس جمهور ندارد بلکه وجود وی را شاید سیاست خارجی الزام آور می‌سازد. چون بنا بر این نظریه سیاست داخلی آمریکا را کمپانی‌های بزرگ هدایت می‌کنند. با وجود این اختلاف‌هایی میان آن دو حزب از نظر وابستگی نسبی آنان به بخش‌های مختلف اقتصادی آمریکا و در نتیجه سیاست‌های داخلی و خارجی‌شان وجود دارد. حزب جمهوریخواه بیشتر به صنایع تسلیحاتی و نفتی، شاید کلی‌تر و درست‌تر به صنایع انرژی، وابسته است و منافع آن را نمایندگی می‌کند و حزب دمکرات بیشتر به صنایع مصرفی نزدیک است. از این رو هرگاه که جمهوریخواهان به کاخ سفید راه می‌یابند منافع صنایع تسلیحاتی و انرژی و به ویژه شرکت‌های نفتی بر صنایع مصرفی تقدم پیدا می‌کند. این گفته را نباید به این معنا فهمید که دمکرات‌ها خود را در برابر صنایع تسلیحاتی و نفتی قرار می‌دهند و جمهوریخواهان در برابر منافع صنایع مصرفی. طبیعی است که در هر دو رشته از صنایع کمپانی‌ها و منافع عظیم وجود دارد که از آن‌چنان قدرت اقتصادی و نفوذ سیاسی برخوردارند که هیچ دولتی چه دمکرات و چه جمهوریخواه نمی‌تواند به خود اجازه دهد علیه منافع اساسی آنها دست به اقدامی زند.

در دوران نخستین رئیس جمهور آمریکا از حزب جمهوریخواه پس از جنگ جهانی دوم، آیزنهاور، که دو برادران دالس یکی وزیر امور خارجه و دیگری رئیس سازمان جاسوسی آمریکا، سیاه بود، هم سابقه‌ی تسلیحاتی با شوروی شتاب بیشتری گرفت و بودجه‌ی نظامی

ادغام کند و در شکل دیکتاتوری حقیقی‌ای که خود را با لباس مبدل دیکتاتوری پرولتاریا می‌آراید، آن آرزوی که مارکس به بورژوازی نسبت می‌داد را برآورده سازد: نظام بورژوازی بدون پرولتاریا!

آن چه که تک‌بودی سوویتسم را تشکیل می‌دهد این است که با تکیه بر اختراع متافیزیکی ایده‌ی پرولتاریا به مثابه طبقه جهان‌شمول، توانسته است دو اصل مشروعیت بخشی یعنی علمی‌گری و نمایندگی‌گری را که مورد استفاده‌ی نظام‌های دمکراتیک نیز قرار می‌گیرند، اما بصورت مجزا، با هم جمع زند. این رژیم با خلع ید از نماینده‌ی شدگان به نفع نمایندگان، انحصارگری سیاسی را به سرحد نهائی‌اش رسانده است.

تحلیل فوق ما را به بررسی تک‌بودی شورش‌های اخیر در اروپای شرقی می‌رساند. شورش‌هایی که کمتر به انقلاب کبیر فرانسه و بیشتر به جنبش رفرم Reform و نقد لوتری نقش مقدس شعائر مذهبی و خواست تقلیل قدرت کلیسا به یک congregatio fidelium شباهت دارند. در حقیقت این انقلاب‌ها ملهم از یک بی‌اعتمادی ژرف نسبت به سازمانده‌ی‌های اختراعی میراث انقلاب فرانسه و شکل‌های مبارزه اجتماعی قرن نوزدهمی‌اند. جلوه‌های افراطی این اشکال را می‌توان در «قانون آهنین آلیگاری‌ها»، در تمایل طبیعی نمایندگان به قسار دادن منافع ناظر بر موقعیت خود پیش از منافع موکلین ادعائی... مشاهده کرد.

با این همه، این جنبش‌های برخاسته از شورش بر علیه انحصارگری سیاست مداران، اگر به نوعی از سیاست زدگی که غالباً از لحاظ سیاسی بسیار خطرناک است نیانجامند، اما همیشه متزلزل و شکننده می‌باشند. همان طور که نمونه‌ی اخیر آلمان نشان داد که چگونه در زمانی کوتاه یک جنبش به حد اعلی پالیده در اعتراض به انحصارگری سیاسی می‌تواند به خشن‌ترین شکل سیاسی حزبی‌گری از نوع آمریکائی تبدیل شود. و این وضعیت بخشاً به دلیل آن است که جنبش‌های بدیلی (آلترناتیوی)، چه در شرق و چه در غرب، هنوز فاقد تئوری یا نظریه‌ای می‌باشند که در پرتو آن بتوانند، در راستای وظیفه و نقش ژرفی که دارند، خود را باز شناخته و سازماندهی نمایند.

دیب‌اچه ای بر کتاب جامعه‌شنای سیاسی از Chmatko و Tcherednitchenko (۱۹۹۳)

«روشنفکر انتقادگر» در برابر «روشنفکر ارگانیک»

من تنها می‌توانم آرزو کنم و برای تحقق آن فرا به خوانم که میان روشنفکران منتقد - نه تنها منتقد نظم اجتماعی بلکه منتقد خود و همه مدعیان مبارزه برای دگرسازی اجتماعی - و جنبش‌های اجتماعی که هم در شرق و هم در غرب می‌خواهند جهان اجتماعی و شیوه‌های تفکر و دگرسازی جهان اجتماعی را تغییر دهند، یک همکاری و تشریک مساعی نوینی بر قرار شود.

شرط آن، به هر حال، طرح مجدد پرسش‌های اساسی فلسفه سیاسی چون مسئله نمایندگی و احیا کارکرد اتوپیی در تمام وقارش می‌باشد، کاری که با جنبه‌های خوب و بدش فلاسفه بزرگ سیاسی در گذشته انجام داده‌اند. تنها با این شرط است که می‌توان از پذیرش افسون زده نظم مستقری که فروپاشی اتوپیی‌های بزرگ سیاسی گذشته ترغیب می‌نماید خلاصی یافت، بدون آن که مجدداً زیر بار رازباوری‌ها و رازآمیزگری‌های سیاسی دیگری رفت که سرپرستان سیاسی برای توجیه موجودیت خود از ارائه آن‌ها غفلت نخواهند کرد.

زمان آن اکنون رسیده است که فراسوی آلترناتیو کهنه اتوپیسیم و جامعه‌شناسی، اتوپیی‌های جامعه‌شناساً پایه‌داری را پیشنهاد کنیم..... البته منظور من درست فهمیده شود. بحث من احیا مجدد خواست جاه طلبانه دانش‌سالاری epistémocratie که طی زمانی طولانی شریک مارکسیسم بود و با مقوله سوسیالیسم علمی یکی از بنیان‌های رژیم‌های کمونیستی را تشکیل می‌داد، نیست. اما در عین حال، بحث بر سر این نیز نیست که حق را به کسانی دهیم که چه در شرق و چه در غرب،

به سطحی عالی ارتقا داد باوجود این وی انتخابات ریاست جمهوری را به رقیب خود از حزب دمکرات، کلینتون، باخت. در دوران کلینتون صنایع مصرفی در آمریکا و در سطح جهان گسترش زیادی یافت و دولت او با کاستن از بودجه نظامی و تسلیحاتی در چند سال آخر دوران ریاست جمهوری توانست حتماً مازادی بر بودجه مصرفی، امری بی‌سابقه در تاریخ آمریکای پس از جنگ جهانی دوم، داشته باشد.

بوش دوم با رسیدن به قدرت، سیاست نفتی- تسلیحاتی را از همان جایی که با پایان دوران ریاست جمهوری پدر متوقف شده بود ادامه داد. حادثه ۱۱ سپتامبر در این امر به کمک او رسید. این حادثه کار بوش دوم را در ساختن دشمنی در ذهنیت مردم ساده دل آمریکا که امنیت و هستی آنان را تهدید می‌کند ساده‌تر از کار پدر کرد. ولی با تار و مار کردن طالبان که به کمک خود آمریکا به قدرت رسیده بودند و پراکنده کردن القاعده و مفقودالامر شدن بن لادن و ملا عمر و دیگر سران القاعده، باید دشمنانی ملموس در برابر چشمان مردم آمریکا باشد تا احساسات و هیجان آنان را زنده نگاه دارد و ازدیاد سرسام‌آور بودجه تسلیحاتی- نظامی، ادامه‌ی برنامه‌ی موشک ضد موشکی، سفارشات تازه به صنایع تسلیحاتی برای تولید سلاح‌های هوشمند، اعزام ناوگان‌ها و نیروی دریایی به اطراف و اکناف جهان و غیره را توجیه کند. عراق که از زمان جریان کویت در اذهان آمریکائیان حاضر و آماده بود به تنهایی دیگر کافی نبود. بنابراین برای گرم کردن بازار و ایجاد ترس و هراس بیشتر در آمریکائیان که اگر به موقع نجنبند دشمنانی بسا پرخطرتر از شوروی سابق برای انهدام آنان در کمینشان نشسته‌اند، کره‌ی شمالی و ایران را نیز به لیست دشمنان جهانی آمریکا اضافه کرد.

بوش برای این سه کشور خط و نشان کشیده است که اگر سیاست خود را تغییر ندهند همان بلایی را که سر طالبان و القاعده در افغانستان آورد بر سر آنان نیز خواهد آورد. تا چه حد باید این تهدید را جدی گرفت موضوعی است که به یقین نمی‌توان حکمی درباره‌ی آن صادر کرد. البته این سخنان بوش در دل پهلوی طلبان قند آب کرده است و آنان در نهان یا آشکار به یکدیگر مژده می‌دهند که آمریکا همانگونه که با کودتای ۲۸ مرداد پدر را به تخت سلطنت بازگرداند به زودی پدر را نیز به تخت سلطنت خواهد نشاند. اما اینان فراموش کرده‌اند، شاید هم نکرده‌اند و برایشان اساساً چندان مهم نیست که چه می‌گویند، که در رابطه با انقلاب و استقرار حکومت خمینی این تحلیل علمی را ارایه می‌دادند که هم انقلاب و هم به قدرت رسیدن خمینی کار خود آمریکا بود. در اثبات این حکم داهیانه چنین استدلال می‌کردند که شاه سابق در اواخر کار در برابر آمریکا از خود استقلال بیشتری نشان می‌داد و به ویژه در رابطه با نفت گردن کشی می‌کرد. اگر آن حکم و این استدلال درست باشد پس باید به این نتیجه رسید که اگر دولت بوش مصمم شده است پدر را به سلطنت بازگرداند شرط آن می‌تواند تنها این بوده باشد که پدر قول داده است در برابر آمریکا از خود استقلالی نشان ندهد و گردن کشی نکند و خادمی سر به زیر و سر به راه باشد. ولی اگر پهلوی طلبان فراموش کرده‌اند، دیگران فراموش نکرده‌اند که در ۲۳ سالی که از حاکمیت ولایت فقهیون می‌گذرد چه «دلسوزی»هایی که آنان به حال مردم ایران و چه تعریف و تمجیدهایی که از هوش و ذکاوت و آگاهی و شجاعت آنان نکردند و چه امیدهایی که به خود و دیگران ندادند که ملت آگاه و شجاع آنگاه که شرایط را ضروری و مناسب ارزیابی کند به پا خواهد خاست و رژیم ملای را سرنگون خواهد کرد و پدر را به جای پدر خواهد نشاند. ولی اکنون آشکار می‌شود که پهلوی طلبان که در تمام این مدت دم از آزادی و دمکراسی و حق مردم در تعیین سرنوشت خود می‌زدند چشم امید به آمریکا داشته‌اند و اکنون در انتظار لطف و مرحمت بوش نشسته‌اند تا آنان را به مسند قدرت باز گردانند. چون آنچه در محاسبات آنان هرگز جایی نداشته مردم ایران است. زیرا در محاسبات مردم نیز برای آنان جایی نیست و آنان بر این حقیقت آگاه‌اند.

افزایش چشم‌گیری یافت و هم در بسیاری از کشورهایی که در شرایط سیاسی نسبتاً مساعد پس از جنگ جهانی دوم دولت‌های ملی و مستقل روی کار آمده بودند، گواتمالا، ایران، اندونزی و مانند آنها، سری کودتاهای نظامی برای برانداختن آن دولت‌ها- با پی آمدهای ناگواری که مردم آن سرزمین‌ها هنوز گرفتار آن هستند، کودتای سیاه ۲۸ مرداد و پی آمد منطقی آن انقلاب اسلامی و رژیم خمینی- به راه افتاد. یا وضعیت کنونی در اندونزی که نتیجه‌ی بیش از سی سال دیکتاتوری خانوادگی دزد و فاسد سوهارتو در آن کشور است که به عنوان عامل سیاست دالس و با پشتیبانی و کمک آمریکا در اندونزی علیه سوکارنو دست به کودتا زد که در جریان آن نزدیک به یک میلیون نفر از مردم اندونزی تحت عنوان مبارزه با کمونیسم جان خود را از دست دادند. شاید حتی مقدمات جنگ ویتنام نیز با تقسیم ویتنام به دو منطقه که در کنفرانس ژنو (۱۹۵۸) برای پایان دادن به جنگ اول ویتنام تشکیل شده بود و استقرار دولتی فاسد و دست‌نشانده در ویتنام جنوبی در دوران آیزنهاور چیده شد. البته نمی‌خواهم بگویم که دمکرات‌ها شیفتهای صلح و آشتی و رعایت حقوق بشر و عدالت در روابط میان ملت‌ها هستند. ولی در دوره‌هایی که رئیس‌جمهور از حزب دمکرات بوده است سیاست میلیتاریستی و کودتاگرانه‌ی آمریکا ضعیف‌تر از دوره‌هایی بوده است که جمهوریخواهان بر مسند قدرت بوده‌اند. می‌بینیم که باز در دوران ریاست جمهوری نیکسون، سیا در ششلی علیه آینده رئیس‌جمهور منتخب مردم دست به کودتا زد. یا لشکر کشی‌های آمریکا در دوران ریگان به گرانادا و پاناما برای دستگیری نوریگا که عامل سیا در پاناما بود.

بوش دوم نیز که علیرغم آن وضع فضااحت‌بار در شمارش آرا با اختلاف آراء کمی به ریاست جمهوری رسید، بلافاصله پس از شروع کار با پس گرفتن امضای آمریکا از پیش قرار داد کیوتو درباره‌ی حفظ محیط زیست، تأیید سیاست ادامه‌ی تحقیق و آزمایش موشک‌های ضد موشکی، لغو یکجانبه‌ی قرار داد ABM، تصمیم به افزایش بودجه‌ی تسلیحاتی و نظامی، اعلام رفم مالیاتی که به نفع کمپانی‌های بزرگ و ثروتمندان است و اقداماتی مانند آن گرایش خود را به جناح تسلیحاتی- نفتی در آمریکا آشکار ساخت. حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر موهبتی بود الهی برای جناح تسلیحاتی- نفتی و وابستگان آن شنی و بوش در پیشبرد آن اهداف.

ناگفته پیدا است که طرف معامله‌ی صنایع تسلیحاتی در آمریکا دولت آمریکا و در بیرون از آن کشور دولت‌های خارجی هستند. بنابراین پولی که برای خرید اسلحه پرداخت می‌شود باید از طریق بودجه تأمین شود. در آمریکا بودجه‌ی دولت به طور عمده یا از طریق مالیات تأمین می‌شود یا در صورت کمبود از طریق قرضه از بازار سرمایه که در نهایت آن نیز باز از طریق مالیات است. ولی برای این که مردم پرداخت مالیات یا بالا بردن آن برای تأمین بودجه‌ی تسلیحاتی را پذیرا باشند لازم است که خطر دشمنی واقعی یا خیالی وجود داشته باشد که امنیت و زندگی آنان را تهدید می‌کند. در دوران جنگ سرد این دشمن شوروی و آن خطر گسترش کمونیسم بود. آن شرایط بهشتی را برای صنایع نظامی و تسلیحاتی پدید آورده بود که هم صرف بودجه‌های هنگفت نظامی و تسلیحاتی و هم سیاست دخالت، کودتا، تجاوزهای نظامی و سیاست میلیتاریستی در خارج از آمریکا را توجیه می‌کرد. ولی با زوال سوسیالیسم واقعاً موجود آن زمینه‌ی مناسب از بین رفت. در نتیجه هم در آمریکا و هم در کشورهای دیگر عضو ناتو سیاست تقلیل نظامی و تسلیحاتی به دولت‌ها تحمیل شد. اولین واکنش در برابر شرایط تازه را باز آمریکا که در رأس دولت آن شخصی از حزب جمهوریخواه قرار داشت، بوش اول، از خود نشان داد: تحریک عراق به تجاوز به کویت. بوش اول وجود شرایط و دشمنی را در ذهن مردم ساده لوح آمریکا القا کرد که مبارزه با آن بازگشت به سیاست میلیتاریستی را هر چند در سطحی پائین‌تر از دوران جنگ سرد توجیه می‌کرد. ولی هر چند لشکر کشی به عراق محبوبیت بوش اول را

بزرگی از در آمد ملی برای تسلیحات ایجاد نماید. به این موضوع باید این امر را نیز اضافه کرد که رهبران با نفوذ اتحادیه‌ی اروپا شیوه‌ی نظامی برای ریشه‌کن کردن تروریسم را که آمریکا در پیش گرفته است برای مقابله با این مشکل شیوه‌ی درستی ارزیابی نمی‌کنند. استفاده از شیوه‌ی نظامی و کودتا در حل مسایل جهانی تنها شیوه‌ای است که آمریکا می‌شناسد و بلد است و آن را از پایان جنگ جهانی دوم تقریباً در مقابله با هر مشکلی به کار بسته است. ولی کاربرد این شیوه نه تنها مشکلی از مشکلات جهان را حل نکرده، بلکه خود به صورت مانع بزرگی در راه حل آن مشکلات در آمده است. اروپائیان به درستی به زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی که بر آن تروریسم می‌تواند پرورش یابد اشاره می‌کنند. البته تشخیص این واقعیت به این معنا نیست که آنان مصمم به برخورد سالم و واقعی برای از میان برداشتن آن زمینه‌ها هستند؟

حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر تناقضات و تضادهای موجود در جامعه‌ی بین‌المللی را که با پایان دوران جنگ سرد و حذف یکی از دو ابرقدرت جهانی پدید آمده بیش از پیش نمایان ساخته است. تعادلی که در دوران جنگ سرد به وجود آمده بود از بین رفته است و آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت باقی مانده تصور می‌کند که مالک الرقاب و آقای جهان است و ملت‌ها و کشورهای دیگر تا آنجا حق حیات دارند که در خدمت منافع اقتصادی و سیاسی آن عمل کنند. طبیعی است که کشورها و خلق‌های جهان نقشی را که آمریکا حق خود می‌داند نخواهند پذیرفت و این امر به صف‌بندی‌ها و اتحادهای جدید منتهی خواهد شد و در صورتی که آمریکا در ایفای نقشی که خود برای خویش قایل شده پافشاری کند به احتمال زیاد روز به روز از جامعه‌ی بین‌المللی منفردتر خواهد شد. جهان در راه ایجاد تعادل جدیدی گام نهاده است. شاید این تعادل از تعادلی که در دوران جنگ سرد وجود داشت از بی‌عدالتی کمتری در رابطه‌ی میان ملت‌ها برخوردار باشد. شاید که شر واقعی در جهان خود آمریکا است. زیرا بسیاری از شرهای ریز و درشت موجود در جهان فرزندان سیاست نظامی-کودتایی آمریکا در جهان‌اند.

طرح پیشنهادی ...

زیرا چنانچه حرف آخوند در این مورد درست بود، پس میبایست خود در ابتدا بدان پایبند بوده و از آتش جهنم می‌هراسید. با وجود این چنانچه ما اصلاح طلبان اسلامی را در صف دشمنان خود بحساب آوریم و آنها را شدیداً از خود جدا بدانیم، به جنبش رهائی‌بخش ایران کمکی نکرده‌ایم. ایرانیان سوسیالیست و دمکرات و مسلمانان آزادیخواه باید بدون انتظار وحدت کلام در یک صف متحد شالوده جامعه‌ای دمکراتیک، آزادیخواه، مستقل، مترقی و نیرومند همراه با حداکثر عدالت اجتماعی ممکن را بنیاد نهند و در این رابطه خیزش بزرگ امروز مردم میهن را که این بار بر عکس گذشته اکثریت قریب به اتفاق مردم در آن شرکت دارند را باید به فال نیک گرفت و بعنوان عامل تعیین کننده بحساب آورد. ما باید قبول کنیم که در جامعه دمکراتیک همه نیروها یکی نیستند، مخالف یکدیگرند، ولی دشمن همدیگر نیستند و در رقابت آزاد و با طرح برنامه‌ی خویش، خود را برای مردم می‌گذارند. برندگان حکومت را در دست می‌گیرند بدون آنکه مصمم به نابود ساختن بازندگان انتخاباتی باشند و بازندگان با تدقیق برنامه و سیاست خود کوشش در تعویض حکومت در مرحله بعدی انتخابات دارند اما دست به توطئه و کودتا و فاجعه نمی‌زنند و به رأی اکثریت احترام می‌گذارند و همه‌ی این نیروهای اکثریت و اقلیت دمکرات در مقابله با گروه‌های ضد دمکرات از هر جناح و دسته‌ای که باشند بر سر حراست از دمکراسی توافق پیدا میکنند.

باری. اظهارات بوش در رابطه با ایران و عراق و کره‌ی شمالی به عنوان «محور شر»، علاوه بر آماده کردن شرایط ذهنی مردم آمریکا در لزوم تشدید سیاست میلیتاریستی همچنین انتخابات کنگره و سنا را در نوامبر امسال مد نظر دارد. جمهوریخواهان با پیوستن یکی از سناتورها از حزب جمهوریخواه به دمکرات‌ها اکثریت خود را در سنا از دست دادند. بنابراین سرنوشت لایحه‌های بودجه، رفرم مالیاتی و دیگر اقدامات مانند آن‌ها در جهت اجرای سیاست جناح نفتی- نظامی که نیاز به تصویب سنا دارد روشن نیست و هدف جمهوریخواهان این است که با داغ نگاه داشتن تنور مبارزه با تروریسم تا زمان برگزاری انتخابات شانس خود را در کسب اکثریت بالا ببرند.

ناخرسندی اروپا

صدای ناخرسندی کشورهای اتحادیه‌ی اروپا از اظهارات بوش و اصولاً نسبت به سیاست آمریکا در «مبارزه با تروریسم جهانی» روز به روز بلندتر می‌شود. وزیر امور خارجه‌ی اسپانیا در مقام سخنگوی امور خارجی اتحادیه‌ی اروپا- اسپانیا از ژانویه ۲۰۰۲ برای مدت شش ماه ریاست نشست رهبران کشورهای عضو اتحادیه را به عهده دارد- مخالفت خود را با اظهارات بوش اعلام داشت. در کنفرانس امنیتی که در مونیخ برگزار شد وزیر دفاع آلمان آشکارا مخالفت کشورش را با سیاست نظامی آمریکا در تعرض به عراق و ایران و کره‌ی شمالی بیان داشت و غیره. پرسش این است که چرا اروپا با سیاست کنونی در این زمینه مخالفت می‌ورزد.

همان طور که پیش‌تر گفته شد جمهوریخواهان سنتاً به کمپانی‌های عظیم نفتی- نظامی نزدیک‌تراند. شرکت‌های تولید کننده‌ی اسلحه‌های سنگین و مدرن محصولات خود را می‌توانند فقط به دولت آمریکا یا دولت‌های دیگر بفروشند. همچنین تضمین تسلط کارتل‌های نفتی آمریکایی بر منابع و ذخایر نفتی جهان به طور عمده از طریق حضور نظامی آمریکا از طریق استقرار نیروی دریایی آن در مناطق نفت خیز- خاورمیانه و به طور روز افزون بحر خزر و آسیای مرکزی- تأمین می‌شود که این امر باز به قدرت نیروی نظامی آمریکا وابسته است. ولی هزینه‌های نظامی و افزایش آن فقط از طریق پیش‌بینی آن در بودجه و بنابراین به درآمد مالیاتی بستگی دارد. و هر چه مردم بیشتر مالیات بپردازند پول کم‌تری برای خرید محصولات مصرفی در اختیار دارند. ولی رونق اقتصادی به طور عمده به رونق بخش مصرفی وابسته است. زیرا در این بخش است که توده‌ی مردم پول خرج می‌کنند. همان طور که می‌دانیم از اواخر سال‌های نود اقتصاد آمریکا، کشورهای اتحادیه‌ی اروپا و ژاپن و به طور کلی اقتصاد جهانی دچار رکود سیکیلی است. رونق اقتصاد آمریکا به عنوان بزرگترین اقتصاد جهان نقشی اساسی در خروج از رکود دارد. این امر در صورتی تسریع خواهد شد که تقاضا برای فرآورده‌های مصرفی و ساختمان افزایش یابد و این نیز از یک سو به مقدار نقدینگی در جیب توده‌ی مردم برای خرید کالا بستگی دارد و از سوی دیگر به نشانه‌هایی از آغاز پائسان دوران رکورد اقتصادی و اطمینان به حفظ محل کار. در نتیجه ژاپن و اتحادیه‌ی اروپا برای خروج از بحران اقتصادی و گسترش بیکاری و مشکلات دیگر حاصل از بحران اقتصادی بیشتر به فعالیت بخش صنایع مصرفی در آمریکا علاقه‌مندند تا به بخش تسلیحات. از سوی دیگر ایجاد جو میلیتاریستی در جهان، ژاپن و کشورهای اتحادیه‌ی اروپا را نیز ناگزیر می‌سازد تا بخش بزرگتری از بودجه‌ی خود را به تسلیحات و امور نظامی اختصاص دهند. البته آمریکا بسیار مایل است تا ژاپن و کشورهای اتحادیه‌ی اروپا بخش متناهی از آن بودجه‌ی اضافی را به خرید اسلحه از آمریکا اختصاص دهند. ولی تمام تبلیغات آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر برای القای این ذهنیت که مشتی تروریست هستی جوامع غربی را به خطر انداخته‌اند، نتوانسته است در میان اروپائیان حالتی روانی از اضطراب و ناامنی به وجود آورد و در اروپا ذهنیتی برای پذیرفتن مصرف بخش

ایران آینده لیکن ایران بی‌دینان نخواهد بود. اکثریت قریب باتفاق مردم ایران کمافی‌السابق مسلمان باقی میمانند، لیکن همین مسلمانان در بسیاری از اندیشه‌های خود بدون هیچ تحمیلی تجدید نظر خواهند کرد (پروسه‌ای که هم اکنون در شرف تکوین است) و بنا بر این بشرایط زندگی بی‌دغدغه همه ایرانیان در جامعه‌ی بعد از اقتدار گرایان ولایت فقیه از مسلمان شیعه و سنی گرفته تا مسیحی و زردشتی و کلیمی و بهائی و آزاداندیش فراهم‌تر از سابق خواهد بود. جواب تحمیل دین آخوندی دین‌زدائی نباید باشد و نخواهد بود. دموکراسی آینده ایران به دین مردم احترام میگذارد و شرایط مناسب عمل آزاد دین را برای همه آنها که تعلق دینی دارند، فراهم میسازد. لیکن در دموکراسی دین محور عملی خصوصی انسان‌ها است. یکی از علل ضرورت جدائی دین از دولت احترام به دین است. همه دینداران حق دخالت آزاد در سیاست را خواهند داشت، لیکن شریعت هیچ دین و مذهبی پایه و اساس حکومت را تشکیل نمیدهد. جدائی دین از دولت پایه حکومت است.

خود مختاری

تمرکز کل توانائی اقتصادی کشور و قدرت سیاسی در پایتخت یکی از علل شاکش سیاسی در گذشته‌ی ایران بوده است و پادشاهان پهلوی این سبک حکومتی را نیز تشدید کرده‌اند و آنجا که ایلات و اقوام در محل سکونت خود ستاً دارای بسیاری اختیارات بوده‌اند، این اختیارات در دوران سلطنت پهلوی از آنها سلب شده است. در ابتدای انقلاب، یعنی زمانی که هنوز امیدهای بسیاری از نیروهای اجتماعی سلب نشده بود، از طرف حزب دمکرات کردستان ایران و آقای عزالدین حسینی و بسیار کردها شعار دموکراسی برای ایران، خود مختاری برای کردستان طرح میشد، نگارنده این سطور با اعتقاد به این که این شعار درست است آنرا لیکن ناکافی میدانست، زیرا خود را همیشه در مقابل این سؤال میدید که چرا خودمختاری تنها برای کردستان. مگر مازندرانی‌ها، گیلک‌ها، آذربایجانیان، کرمانشاهیان، لرستانی‌ها، فارس‌ها، کرمانی‌ها، زابلی‌ها، بلوچ‌ها، خراسانی‌ها و گرگانی‌ها چه گناهی کرده‌اند که از این حق خودمختاری بی‌بهره بمانند؟

ایران فردا چنانچه یک کشور مردم سالار باشد یک جمهور فدرال خواهد بود که در آن حل بسیاری از مشکلات محلی شهرستانی و استانی بعهده خود ساکنین مناطق مختلف واگذار خواهد شد. در تقسیم‌بندی در آمد دولت به شهرستان‌ها و استان‌ها سهم بسزائی از در آمد مملکت باید تعلق بگیرد. خودمختاری لیکن بهیچ وجه به معنای برگشت به خان خانی و قدرت رؤسای ایلات نبوده و با تمامیت ارضی کشور نمیتواند و نباید در تناقض قرار گیرد. جزئیات این جمهور فدرال را مجلس مؤسسان و قانون اساسی آینده ایران تعیین میکند که از هم اکنون تدوین پیش نویس آن باید در دستور کار افراد ورزیده سیاسی و متخصصین فن قرار گیرد.

جهان پیشرفته و عقب ماندگی ایران

با اختراع و بکار بستن ماشین بخار انقلاب صنعتی آغاز میشود. همراه و بدنال آن تحولی بس شگرف در مناسبات تولید و روابط اجتماعی و تحولاتی صورت میگیرند که جهان تا آن زمان نمی‌شناخته است. چنانچه ما سر آغاز انقلاب صنعتی را در ۱۸۰۰ میلادی قرار دهیم همراه با ماشین بخار صنایع نساجی و تهیه پوشاک با معیار صنعتی بوجود می‌آیند. در حدود ۵۰ سال بعد انقلاب صنعتی دیگری یعنی ایجاد صنایع فولاد و احداث راه آهن و بدین وسیله تسهیل حمل و نقل کالاهای تولید شده پایان می یابد و از آن تاریخ به بعد هر چهل سال شاهد انقلاب صنعتی دیگری در کشورهای پیشرفته هستیم. در ۱۹۰۰

صنایع برق و شیمیائی، در ۱۹۵۰ صنایع اتومبیل و پتروشیمی، ۱۹۹۰ صنایع انفورماتیک انکشاف یافته‌اند و در حال حاضر شاهد انکشاف صنایع بیولوژیک و همراه آن پژوهش در رشته‌های بهداشتی از طریق روانکاوی اجتماعی، میباشیم.

تقسیم بندی فوق را البته نبایدست اینطور فهمید که مثلاً تولید اتومبیل تازه در سال ۱۹۵۰ آغاز شده است. شروع هر کدام از این انقلابات صنعتی متضمن پروسه‌ای بوده است و هر یک از این انقلابات صنعتی نقطه اوجی داشته است که نگارنده میکوشد با این تقسیم‌بندی آن نقاط اوج را به نمایش بگذارد. اگر اندکی در همان مثال تولید اتومبیل مکث کنیم، می‌بینیم که صنعت اتومبیل در ابتدای قرن ۲۰ شروع شده لیکن در میانه این قرن بحدی از رشد رسیده که تقریباً هر خانواده از جوامع صنعتی پیشرفته دارای اتومبیل است. متحنی انقلابات را میتوان بشکل زیر ترسیم نمود:

صنایع بیولوژیک (سال ۲۰۰۰)

صنایع انفورماتیک (سال ۱۹۹۰)

صنایع اتومبیل و پتروشیمی (سال ۱۹۵۰)

تکنولوژی برق و شیمی (سال ۱۹۰۰)

توسعه حمل و نقل با ماشین بخار (سال ۱۸۵۰)

صنایع نساجی (سال ۱۸۰۰)

البته جامعه سرمایه‌داری پیشرفته در فاصله‌های میانی هر کدام از این انقلابات صنعتی در فواصل کوتاه‌تر سه تا هفت ساله دچار بحران‌های تجدید تولید همراه با گسترش شمار بیکاران و تنگناهای اجتماعی بوده است که خود این عوامل شورش‌ها و قیام‌هایی را بدنال داشته‌اند، ولسی هر بار با تجدید تولید در پلکانی بالاتر از سابق شرایط ارتقاء به انقلاب صنعتی جدید را فراهم آورده است. مقصود نگارنده در طرح این وقایع ایراد یک بحث علمی در رشته اقتصاد نیست. بلکه حال ما باید در نظر بداریم که باید برنامه اقتصادی- اجتماعی و سیاسی برای ایران فردا تدوین نماییم. باید بدانیم که کشور ما ایران در کجای این تحولات جهانی قرار دارد و آیا بخت آنرا دارد که فاصله (چنانچه فاصله‌ای هست) میان خود و جوامع پیشرفته را از میان بر دارد و یا خیر و چنانچه این شانس موجود است، پس چگونه سیاستی در زمینه‌های اقتصادی- اجتماعی و فرهنگی از موضع یک کشور عقب مانده به یک کشور صنعتی پیشرفته در فاصله‌ای کوتاه میسر نیست، چون پیش شرطهای اجتماعی آن و توانائی اقتصادی کشور عقب‌مانده اجازه این گونه جهش را نمیدهند. تمام وعده‌هایی را که افراد، گروه‌ها و احزاب باصلاح انقلابی به مردم کشورهای خود داده‌اند و آنها را بشورهای تند کشانیده‌اند، نتیجه‌اش تنها استقرار استبدادی جدید بوده است، بدون آنکه تغییری ماهوی در زندگی توده‌ها بوجود آمده باشد. آنچه ضروری است در مرحله اول بوجود آوردن پیش شرطهای سیاسی- اقتصادی و اجتماعی است که مردم تغییرات و پیشرفت‌ها را بتوانند مشاهده کنند و بر امیدواری و آینده سازیشان افزوده شود و باعث شرکت فعالشان در فعل و انفعالات اقتصادی- اجتماعی و فرهنگی گردد.

ایران کشوری است با فرهنگی کهن ولی جمعیتی جوان. چنانچه نیروی انسانی را بعنوان ارجح‌ترین و مهم‌ترین نیروی مولده بحساب آوریم، در این زمینه ایران برعکس بسیاری از کشورهای پیشرفته صنعتی که ساختار جمعیشان روز به روز پیر میشود، علاوه بر جمعیت جوان خویش، کشوری است ثروتمند. جمعیت جوان ایران لیکن دارای فقری کیفی است، آموزش و پرورش در ایران که میبایست کودکان و نوجوانان را آماده فعالیت در رشته‌های مختلف تولیدی و خدماتی بنماید عمومیت ندارد و تازه آنجا که صورت میگیرد در سطح نازل انجام میشود. همگانی کردن آموزش، ارتقاء دانش عمومی و بوجود آوردن متخصصین و کارکنان ماهر در کل رشته‌ها و در سطوح مختلف مورد نیاز جامعه پیشرفته باید یکی از نکاتی باشد که در صدر برنامه جامعه‌ی دمکرات ایران فردا قرار گیرد. دولت در ایران تاریخاً و در حال حاضر همه‌ی اقتصاد و عمده تکالیف اجتماعی و فرهنگی را در اختیار خود

لیکن این تولیدات یا اینکه در ایران مونتاژ میشوند و یا اصولاً وارداتی‌اند.

اپوزیسیون ایران اکنون در برابر این سؤال قرار دارد که موانع و مشکلاتی که بر سر راه ترقی ایران در همه سطوح وجود دارند، کدامند؟ و هرگاه خود به شرط ادامه مبارزه در جهت استقرار ضوابط دمکرات و ایجاد تحزب و انتخابات آزاد و تدوین یک قانون اساسی مدرن امروزی... به دستگاه دولتی راه یابند، برای ایجاد مدنیت مدرن و عضویت ایران در خانواده جهانی به چه اقداماتی دست خواهد زد که حکومت اسلامی از اجرای آن ناتوان بوده است؟ فقر و یا غنای ایران فردا منوط به سیاستی است که در آینده اتخاذ خواهد شد تا در جامعه اطلاعاتی و اقتصاد جهانی (گلوبالیزاسیون) جایگاهی بیابد. تکلیف ایران باید در دو سه دهه آینده روشن شود. جامعه خدماتی، جامعه اطلاعاتی آن جامعه‌ای است که عملاً بندرت راز و سری را می‌شناسد، فرد فرد اعضاء آن قادرند در چند دقیقه دستاوردهای علمی موجود کره زمین را بصورت اطلاعات همگانی و قابل خرید از طریق کانال‌های اینترنت به قصد تغییر و یا تکامل همه پیش شرط‌های گسترش تولید، توزیع و مصرف در تمام رشته‌ها در اختیار خود گیرند و این درست به این معنی است که آیا ایران در دو سه دهه آینده همچون گذشته تاری ضعیف میماند و یا به شکل رشته‌ای ضخیم به مجموعه سیستم عصبی اقتصاد جهان متصل میشود. انکشاف اقتصادی از دست دولت ساخته نیست. فراهم ساختن شرایط قانونی و امنیتی برای سرمایه‌گذاری خصوصی یکی از شرط‌های دیگر بوجود آوردن جامعه تولیدی در سطح متعالی است. نقش اقتصادی دولت باید در نکات زیر محدود شود: ایجاد انفراسترکچر، هماهنگ ساختن فعالیت‌های اقتصادی، تسریع روند تحکیم مالکیت خصوصی در تمام رشته‌های تولیدی و ایجاد زمینه برای رقابت آزاد بخش‌های تولیدی، همکاری‌های بین‌المللی دولتی و خصوصی بر اساس امکانات داخلی و بالا بردن این امکانات و انتخاب متناسب انواع سرمایه‌گذاری‌ها، تشویق سرمایه‌داران به شرکت در نهادهای دمکراتیک و تقویت کارورزان در جهت ایجاد اتحادیه‌ها و نهادهای دمکراتیک بدون وابسته ساختن آنها به دولت، زمینه ورود به بازار تولید و مصرف جهانی را فراهم میسازد.

در چند دهه گذشته و به‌موازات انزوا و فرسودگی ایران، تلاش‌های دراز مدت ملل صنعتی و ملل در حال پیشرفت در ایجاد اتحادیه‌های نیرومند مالی - اقتصادی به نتیجه رسید. در سه منطقه از جهان بلوک‌های مقتدر اقتصادی بوجود آمدند. هدف اصلی این اتحادیه‌ها افزایش تولید و ایجاد بازار بزرگ صنعتی و مصرف در اقصی نقاط جهان و تنزل مخارج تولید انبوه بوده است.

در اروپا EU، در آمریکا Nafta (ایالات متحده آمریکا، کانادا و مکزیک)، در آسیای جنوب شرقی Aseam (ژاپن، چین، سنگاپور، هنگ کنگ و اندونزی) برپا شده‌اند.

فعالیت‌ها و همکاری‌های هر کدام از این سه بلوک در عین پیچیدگی، با یکدیگر متفاوتند، لیکن عمده‌ترین آنها مبادلات و سرمایه‌گذاری‌ها است، اشکال و نمونه‌های پیچیده همه مؤید این واقعیت‌اند که دوران تولید و توزیع و مصرف همه کالاهای مورد نیاز بشر در یک واحد تنگ جغرافیائی سپری شده است. طبیعی است که همه نوع سرمایه‌گذاری‌های خارجی در کشوری نظیر ایران صرفاً زمانی صورت میگیرد که عوامل زیر را در خود مجتمع داشته باشد:

- ایران باید به پیمان‌ها و ضوابط بین‌المللی پایبند و از دید سرمایه‌گذار قابل اعتماد باشد.
- امنیت سرمایه و فعالیت‌های تولید را تأمین کند.
- آزادی‌های فردی و اجتماعی در آن تضمین شده باشد.

در این رابطه کاملاً طبیعی است که کشور ما نیز هر چه از ساختارهای دمکراتیک و از اعتبار و احترام بین‌المللی برخوردار باشد، بهمان نسبت نیز میتواند حقوق و برابری بیشتری را مطالبه کرده و مانع یک جانبگی قراردادهای شود. اما اگر مشکلات اقتصادی عیدیه ادامه

نگهداشته است بدون آنکه هیچ یک از تکالیفی را که بعهدہ گرفته است، بدرستی متحقق سازد.

ایران کشوری است دارای منابع زیر زمینی فراوان که بهره‌برداری درست آنها در جهت ساختن ایرانی نوین و پیشرفته زمینه مساعد دیگری است که با طرح و تدوین سیاستی عقلانی آینده روشنی را میتواند برای کشور ما در بر داشته باشد و پروسه ساختن ایرانی آباد و آزاد را تسریع کند. تولید داخلی کشور ما چه از نظر کمی و چه از نقطه نظر کیفی در تمام زمینه‌های کشاورزی - صنعتی و خدمات در سطح نازلی است و کفاف حوائج و نیازهای داخلی را نمیدهد تا چه رسد به اینکه بتواند در رقابت آزاد در سطح جهانی شرکت نماید. قسمت اعظم درآمد ارزی کشور (بطور عمده از طریق درآمد نفت) به‌مصرف واردات مصرفی مورد نیاز مردم میرسد.

سرسپردگی رژیم پهلوی و بی‌کفایتی رهبران جمهوری اسلامی علل اصلی عقب ماندگی بوده‌اند. این رژیم‌ها با امکاناتی که از نظر نیروی انسانی و ذخائر زیرزمینی در اختیار داشته‌اند، میتوانستند کشتی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور را بساحل ترقی و تعالی نزدیک سازند. در این زمینه کافی است برای مقایسه چند کشور دیگر جهان را که در آنها نیز رژیم‌هایی استبدادی و در بسیاری موارد حتی بسیار وابسته به استعمار وجود داشته‌اند، نام ببریم تا بفهمیم حکومت‌های ایران در ظرف ۸۰ سال گذشته پس از کودتای سوّم اسفند ۱۲۹۹ رضاخان علیه مشروطه و کودتای ۲۸ مرداد و پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ چقدر ناتوانی بنمایش گذاشته‌اند. رژیم کاملاً وابسته به سیاست ایالات متحده کره جنوبی، رژیم وابسته‌ی پینوشه درشیلی و رژیم اعلیحضرت پادشاه تایلند، همگی توانسته‌اند کشورهای خود را در ظرف پنجاه سال گذشته (در مورد پینوشه که کمتر از ۲۰ سال طول کشید) بجرگه‌ی کشورهای صنعتی پیشرفته نزدیک سازند، حتی بدون آنکه آن چنان ذخائر زیرزمینی گسترده‌ای نظیر نفت ایران در اختیار داشته باشند. پهلوی‌ها با ادعای استبداد برای ترقی، بسر کار آمدند و در این رابطه هیاهوی زیاد به راه انداختند و البته کارهای مثبتی هم انجام دادند ولی قادر نبودند کشور ما را به کاروان ترقی نزدیک سازند. رژیم ولایت فقیه به مثابه حکومت مستضعفان بر سر کار آمده و جز وعده بهشت، کار چشمگیری که زندگی این جهانی همان تهیدستان را انسانی‌تر سازد، از خود نشان نداده است.

بدین ترتیب رژیم‌های پهلوی و ولایت فقیه، آن یکی ماهیت استبداد برای ترقی و این دیگری برقراری عدل محمدی، ایران را در قبضه اختیار خود در آوردند بدون آنکه بتوانند حتی به حداقل آنچه را که رژیم‌های استبدادی نظیر خودشان به انجام رسانیده‌اند، جامه عمل ببوشانند.

در ابتدای به پیش کشیدن بحث اقتصادی - اجتماعی در کشورهای پیشرفته، بطور اختصار به انقلابات صنعتی دو صد ساله اخیر در این جوامع توجه داده شد و همزمان با آن این سؤال طرح گردید که میهن ما ایران در کجای این تحولات جهانی قرار دارد و آیا در پروسه هرچه سریع‌تر گلوبالیزاسیون جا و مقامی را احراز کرده است و آیا شانس این را دارد که در مدت زمانی نسبتاً کوتاه به این کاروان به پیوندند؟ با تقسیم بندی‌ای که در آن بحث صورت گرفت، میدانیم که ایجاد توسعه و انکشاف کامل ذوب آهن، صنایع فولاد سازی و تولید راه آهن در آخر نیمه قرن نوزده در کشورهای صنعتی خاتمه یافت و همچنین میدانیم که کشور پهناور ما دارای بیش از دو سه خط راه آهن سرتاسری نبوده و اکثر نقاط کشور و شهرهای نسبتاً بزرگ آن از این طریق رابطهای با یکدیگر ندارند. در کشور ما هنوز آن مقدار فولاد تولید نمیشود که ما از وارد ساختن این کالا بی‌نیاز شویم. بدین ترتیب کشور ما هنوز مرحله دوم انقلاب صنعتی را که بیش از یک قرن و نیم در کشورهای صنعتی صورت گرفته، پشت سر نگذاشته است. البته در ایران اتومبیل و کامپیوتر و انواع و اقسام لوازم مدرن وجود دارند،

است که تکلیف موقعیت ایران را در کاروان ترقی یا عقب ماندگی در دو سه دهه آینده تعیین خواهد کرد. دولت آینده ایران که میتواند نتیجه مردم سالاری و انتخابات واقعاً و کاملاً آزاد مردم باشد، باید در صدد حاکم ساختن قانون بر تمامی شئون جامعه برآید و در جهت مساوات همه شهروندان ایرانی در برابر قوانین مدرن و امروزی تلاش کند. دولت آینده ایران که کارکرد خود را بر اساس مردم سالاری تنظیم خواهد کرد، همچنین باید در سیاست خارجی دولت کنونی نیز تجدید نظر بعمل آورد.

انتخاب راه تولید غیر سرمایه داری و یا اقتصاد آزاد؟

در حدود ۸۵ سال پیش نلین به طرح تئوری امپریالیسم خود پرداخت و در آن به این نتیجه رسید که جهان سرمایه داری به کنديدگی دچار شده و دیگر بهیچوجه قادر نیست باعث پیشرفت بیشتری در جهان بشود. ایجاد کنسرنها و تراستهای تولیدی و شروع جنگ بین الملل اول که یکی از هدفهای کشورهای امپریالیستی مختلف شرکت کننده در آن ربودن مستعمرات از یکدیگر بود در ظاهر و در آن موقعیت خاص تاریخی به رفیق نلین حق میداد. در آن زمان جذب بی قید و شرط مواد خام کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره و فروش اضافه تولید کالاهای مصرفی و تصرف بازار این کشورها سیاست مرکزی استعمارگران را تشکیل میداد.

در عین حال که بهره گیری به بهای نازل از منافع زیر زمینی جهان پیرامونی هنوز یکی از هدفهای کشورهای صنعتی را تشکیل میدهد، در رشتههای ماشین آلات سازی و صنایع تله کمونیکاسیون چنان پیشرفت های وسیعی صورت گرفته است که مسئله صدور تکنولوژی مدرن هدف دیگر و مهم تر امروز کشورهای پیشرفته صنعتی بطور مشخص اینگونه صنایع مولد این کشورها میباشد. پروسه جهانی شدن سرمایه، یعنی صدور صنعت و تولید مدرن و به بیان دیگر صدور سرمایه مولد در واقع در پنجاه سال گذشته با شدت قابل ملاحظه ای عملی شده است و آنچه را رفیق مارکس در یکصد سال پیش در کتاب سرمایه با تحلیل دقیق برای جهان سرمایه داری پیش بینی نمود، تازه دارد صورت میگیرد. ربودن مواد خام و تصرف بازار کشورهای پیرامونی از جمله زواید آنچنان سرمایه نسبتاً پیشرفته ای بود که هر کدام مشخصاً در حوزه جغرافیائی محدود و ملی خود عمل میکردند. یعنی سرمایه آمریکائی و انگلیسی و آلمانی و فرانسوی در رقابت خصمانه با یکدیگر قرار گرفته و ناگزیر حتی به جنگهای موخشی علیه یکدیگر نیز می پرداختند.

امروزه لیکن تمام این سرمایه ها در هم آمیخته شده و مرزهای ملی را از میان برده و به رقابت آزاد با یکدیگر پرداخته اند. آنچه امروز گلوبالیزاسیون نامیده میشود، در واقع شروع این پروسه جهانی شدن سرمایه است. در این پنجاه سال اخیر در آسیای جنوب شرقی کشورهای کره جنوبی، تایلند، مالزی و غیره به جرگه کشورهای پیشرفته سرمایه داری وارد شده اند. در امریکای لاتین، شیلی، مکزیک، برزیل و آرژانتین کشورهای در حال گذار نامیده میشوند. لیکن با توجه به کل جمعیت جهان که بیشتر از شش میلیارد نفر میباشد و با توجه به اینکه مجموعاً کشورهای صنعتی و سنتی و آنها که در این پنجاه سال به این جمع پیوسته اند، بیش از یک چهارم مردم جهان را در بر نمیگیرند، گزافه گوئی نخواهد بود چنانچه اعلام بداریم که پروسه جهانی شدن سرمایه در واقع در آغاز خود بسر میبرد، هر چند بسیاری از سدها را شکسته است، لیکن همانطور که در بالا اشاره شد هنوز در آغاز عمل واقعی و تاریخی خود یعنی سرمایه داری کردن کل مناسبات و روابط اقتصادی - اجتماعی جهان قرار دارد و مسئله آن است که کدام ملت ها و با چه سرعتی و با چگونه رهبری سیاسی توانائی وارد شدن به این جریان تاریخی را دارند. ما ایرانیان باید کوششمان در این راه باشد که

یابند و تشدید شوند و خود قادر به ایجاد اشتغال و ارتقاء قدرت خرید مردم و رفع نیازهای آنان نشود، آن وقت دست و دهان ما بسته است و مجبور میشویم برای جلب کارفرمایان داخلی و خارجی به هر شرطی تن در دهیم.

رژیم اسلامی حاکم در ایران با همه پرخاش های دو دهه ساله اش علیه امپریالیسم، در حالت دوم قرار دارد، یعنی قادر نیست نیازهای کشور را بر طرف سازد. بنابراین الزاماً آلترناتیو دمکراتیک آن باید به ملت ایران عرضه شود.

با توجه به مطالب بالا انتخابات و انتشارات آزاد و قوانین دمکراتیک به خودی خود و در غیاب بوجود آوردن امکانات اقتصادی رشد یافته و متوازن کیمیای سعادت نیستند. در جامعه ۸۰۰ میلیون نفری هند که یکی از دمکراتیک ترین قوانین اساسی جهان را دارد، کامیونهای شهرداریهای شهرهای بزرگ روزانه هزاران جنازه مردمی را در خیابانها جمع میکنند که از گرسنگی جان خود را از دست داده اند و اما در شهر نیکلور هند شرکت های متعدد با تیم های خبره ممتازترین سفارشات کنسرنهای بین المللی را برای تهیه نرم افزار تأمین میکنند. هیچ یک از این دو پدیده با دمکراسی ارتباطی ندارند.

در شیلی پیونشه کودتا کرد و آدم کشت و وابسته به امریکا بود، ولی سطح زندگی و قدرت اقتصادی شیلی را به صدر جدول امریکای لاتین رسانید. در ایران هم شاه کودتا کرد، آدم کشت و سرسپرده امریکا و انگلیس بود. بسیاری اقدامات اقتصادی مفید نیز انجام داد که بزرگترین آن رفرم ارضی بود، بدون توجه به پیآمدهای اجتماعی این رفرم که نتیجه اش بوجود آوردن خیل بیکاران شهری و یا بقول خمینی مستضعفین بود که خود انقلاب اسلامی را بوجود آوردند. در کنگو هم موبوتو کودتا کرد و آدم کشت و جامعه را بقیهقرا برد، در مقابل کره جنوبی را میتوان مثال آورد که در عین وابستگی اش به امریکا و عبور از دیکتاتوری به دمکراسی با موفقیت توأم بود و امروز این دمکراسی ضامن استحکام نهادهای مردمی و شکوفائی اقتصادی است.

می بینیم که هیچ یک از ارزشها به تنهایی اعتبار ندارند. مشکل اساسی ایران تنها اسلام نیست، چرا که مالزی نیز جامعه ای است اسلامی و در عین حال یکی از مرفه ترین و آبادترین کشورهای جهان. مشکل اساسی جامعه ما در حال حاضر این است که حاکمین امروزی مدینت را با مدینه، تهران را با مکه و اقتصاد را با مویز فروش بازار ملایر و روابط اجتماعی را با تعبیر خشک و پوسیده خود از شریعت اسلام اشتباه گرفته اند. با سرکار آمدن خمینی نوعی انتقام علیه کل جهان و در نهایت علیه مردم ایران صورت گرفت. صاحبان صنایع رفتند، مراکز تولید را به تصرف و کنترل دولت درآوردند و به تخریب کشانیدند، میلیاردها ثروت مردم ایران با قرارداد الجزایر و در جنگ خانمان برانداز هشت ساله با عراق بر باد رفت و هزاران ایرانی جوان تلف شدند و رژیم اسلامی هم اکنون از پای در افتاده و به دیروزگی استعمار رفته است.

دولت جمهوری اسلامی بدهی های کلاسی را ببار آورده است. درصد قابل ملاحظه ای از ظرفیت های تولید کشور را کد مسانده است، صنایع بخش دولتی نظیر نفت و گاز و راه آهن نیاز به بازسازی دارند. بخش خصوصی از محدودیت های دولت و کمبود مواد خام و اولیه رنج میبرد، اتاق صنایع بازرگانی در قیومیت وابستگان به اقتدار گرایان است. اقتصاد اسلامی جای اقتصاد تولیدی را گرفته است، سندیکاها ی آزاد کارگری وجود ندارند، نهادها و احزاب دمکراتیک ممنوعند. البته بعضی از اقدامات دولت اسلامی در زمینه سواد آموزی ولی در سطحی نازل و ارتباطات و راهسازی را باید مثبت ارزیابی کرد. اقتصاد تک محصولی نفت آینده ندارد. لیکن در حال حاضر میتواند نقش پشتوانه برای ایجاد شرایط تولیدی متوازی را فراهم سازد. کارشناسان جهانی انرژی پایان ذخائر نفتی خلیج فارس را بین بیست تا سی سال آینده پیش بینی میکنند و این خود یکی از عوامل عمده ای

بنابراین راه آینده ایران در جهت پیشرفت اقتصادی و ترقی اجتماعی بر فرمولبندی و معادله زیر پایه گذاری میشود:

سرمایه گذاری + ایجاد کار و رفاه - «سرمایه گذاری بیشتر (انباشت بیشتر) + ایجاد کار و رفاه بیشتر» - سرمایه گذاری باز هم بیشتر و ایجاد کار و رفاه باز هم بیشتر ...

ایران جامعه‌ای است از نظر تولیدی و خدمات مدرن بسیار بکر و تقریباً دست نخورده و بنا براین آماده پذیرفتن هرگونه تولید و خدمت مدرن، تقاضا پس فراوان است و عرضه کمیاب. کشور ما قریب ۷۰ میلیون نفر جمعیت دارد. در دست داشتن شریان‌های اصلی اقتصاد بوسیله دولت عملاً با شکست روبرو شده است. استبداد برای ترقی بارور نبوده است. ایران دارای نیروی کار جوان است. سرزمین ما دارای منابع گسترده زیرزمینی است. کشور ما دارای چندین میلیون نفر تحصیل کرده و دانشگاه دیده است که من اینها را دانائی و توانائی کشور مینامم.

سرمایه‌داری سنتی ایران (بازار) بعلت شرکت دیرپایش در امر توزیع و بعلت نداشتن تجربه تولید و بسبب عدم آگاهی بر علوم جدید تولیدی خدماتی به تنهایی قادر به تغییر ساختمان سنتی اقتصاد ایران نیست. لیکن این لایه «دانائی و توانائی» کشور باید زمینه مناسبی بسابد و یا به زبان دیگر دولت برایش شرایط مناسبی را فراهم سازد تا آستینش را بالا زند و دست بکار ساختن ایرانی آباد و مدرن بشود. تحصیل کرده‌ها و دانشگاه دیده‌های ایران بطور پتانسیل ظرفیت آنرا دارند که ساختار اقتصادی کهن جامعه ایران را برگردانند. آنها میتوانند صنعتگران امروزی را با انتخاب شیوه‌های مدرن تولید و خدمات سرمایه‌داری که در آن مطابق قوانین منصوبه مجلس ملی انباشت سرمایه و رفاه کارگر در حد توانائی اقتصاد کشور تضمین شده باشد، در ایران گسترش داده، راه‌گشای سردرگمی اقتصادی - اجتماعی کنونی میهنمان شوند و درست در رابطه با ایجاد و استقرار شرایط قانونی رفاه کارگران و کارکنان اقناع این قشر اجتماعی در لزوم استقرار شرایط رفاهی بسیار ساده‌تر و ممکن‌تر است تا با بازاریان سنتی که با کارگران روابطی ارباب و رعیتی دارند. البته فراهم شدن شرایط انکشاف تولیدی به تنهایی قشر درس‌خوانده را راضی نمیکند. جامعه باز و متکثر که در آن رقابت اندیشه‌ها در پندار و گفتار و کردارهای آزاد شهروندان تجسم مییابد و منسجم میشود، ضروری است. به بیان دیگر روشنفکران و درس‌خوانده‌ها در تمام جوامع، قبل از هر چیز طالب آزادی‌های بسط یافته فردی و اجتماعی‌اند.

کارل مارکس استقرار سوسیالیسم در یک جامعه عقب‌مانده را تقسیم فقر میداند که در آن به محض بوجود آمدن اندکی اضافه تولید باز جنگ همه علیه همه برای جذب آن اندک اضافه تولید از سر گرفته میشود. با وجود این اعلام خطرمارکس، باز عده‌ای از سوسیالیست‌های اراده‌گرا کوشش در استقرار «سوسیالیسم» در بسیاری از کشورهای جهان عقب مانده بعمل می‌آورند. ما باید پس از شکست «سوسیالیسم» در اروپای شرقی، چین، کوبا و ویتنام، در طرح و اجرای برنامه‌های اقتصاد از طرف دولت باید به دو مسئله پی برده باشیم: اول اینکه آنچه را که شکست خورده است برای کشورمان خواستار نشویم و حرفش را نزیم و دوم اینکه از آن کشور هائی که مجدداً راه سرمایه‌داری پیش گرفته و کشورشان را با شتاب لازم از عقب‌ماندگی و فقر و منزلت رها ندهند، سرمشق بگیریم.

از سوی دیگر ما در حال حاضر شاهد دو مدل سرمایه‌داری در جهان می‌باشیم. سرمایه‌داری بشکل امریکائیش که مزد و حقوق بگیران هیچ‌گونه امنیت نداشتند. کارفرما هر زمان که لازم بداند کارگران و کارکنان خود را اخراج مینماید، برای کارگران و کارکنان، یعنی مزد و حقوق بگیران هیچ‌گونه تضمین قانونی بیمه‌های بیماری، بازنشستگی و بیکاری وجود ندارد، تمام این مسئولیت‌های اجتماعی بعهده شخص مزدبگیر است و به بیان دیگر خود او موظف است با برقرار ساختن قراردادهای خصوصی اینگونه امنیت‌ها را بوجود آورد و اتفاقاً این مدل

به این کاروان به پیوندیم و به انتظار آن نشینیم که چون پروسه جهانی شدن سرمایه در سرنوشت همه جهان است و پس روزی نیز بسراغ ما نیز خواهد آمد و کشورمان را آباد خواهد ساخت و شاید دموکراسی را هم برایمان بیاورد. آستین‌ها را بالا زنیم. ایران با همه عقب‌ماندگی‌هایش دارای شرایط مناسبی است.

بایه‌ریزی نوین اقتصاد و رفاه عمومی

اتونومی، فردیت و یا کرامت و حرمت بشر در خود سازی او نهفته است و برای این امر فرد باید آزاد و مستقل باشد و بر پای خود بایستد. در ایران فردا باید آن قدرت سیاسی را ساخت که این امر را امکان‌پذیر سازد. در تمام دوران تاریخ دیرپای ایران زمینه مشخصه همه نظام‌های حکومتی این بوده است که قدرتمندان سیاسی شریان‌های اقتصادی را نیز در دست خود متمرکزم ساخته و همواره دولتی توسعه یافته بوجود آورده‌اند که انسان‌ها را در حد اعلای ممکن به خود وابسته ساخته است که خود این تراکم قدرت اقتصادی در دست دولت و حکومت گران یکی از علل عمده استبداد دیرپای جامعه سنتی ایران بوده است. دموکراتیزاسیون جامعه ایران یکبار پایه‌هایش باید برکاستن قدرت اقتصادی دولت و افزودن تدریجی قدرت اقتصادی بخش خصوصی باشد. جامعه کثرت‌گرا و دموکراتیک اقتصادش بر مبنای سیستم تولیدی اقتصاد آزاد پایه‌ریزی میشود، توسعه جهت‌دار و پایدار اقتصادی و همراه آن پیشرفت‌های اجتماعی رفائی عموم مردم در ورطه تاریخی کنونی تنها با استقرار سرمایه‌داری مدرن و بسا ایجاد و استقرار تعهدهای قانونی سرمایه و سرمایه‌دار در جهت رفاه مزد و حقوق‌بگیران میسر است، رقابت اندیشه‌ها نه تنها در روابط عمومی فرهنگی، سیاسی جامعه، بلکه در روابط اقتصادی و اجتماعی راهگشای بن‌بست و در جا زدن امروز به فرهیختگی فردای ایران است. انتخاب این راه نه تنها از نظر اقتصادی - اجتماعی مردم ایران ضرورت دارد، چه در جهت کاستن تمرکز قدرت سیاسی در دست دولت نیازی بس میرم است و علاوه بر آن خوددگی فرد و انسان ایرانی را به هویت آزاد و مستقل تبدیل میسازد.

با توجه به گذشته رادیکال سوسیالیستی و یا حتی کمونیستی برخی از ایرانیان که حال تمایل به پیوستن به یک جریان سوسیال دموکراتیک نشان میدهند، قابل درک است که انتخاب راه اقتصاد آزاد یا به بیان دیگر راه سرمایه‌داری را همه ما با شکم درد فراوان میتوانیم بپذیریم. انتخاب این راه باب میل و سلیقه نگارنده این طرح نیز نمیباشد، لیکن ما باید هراس و وحشت خود را از انباشت سرمایه در دست سرمایه‌دار خصوصی بکنار بگذاریم و از این نیز شرمسار نباشیم که بعنوان عناصر سوسیالیست و سوسیال دموکرات طرح انکشاف سرمایه‌داری را در کشورمان میریزیم، چه در هر حال پیشرفت و ترقی اقتصادی بدنبال و همراه آن رفاه عمومی مردم تنها از این راه ممکن است.

در واقع امر سرمایه‌دار تنها بخش کوچکی از سود حاصله خود را به مصارف خصوصی میرساند. وی هنگامی که مشاهده کند سرمایه‌گذاری برایش سودآور است، بخش اعظم سود حاصله را مجدداً بشکل خرید ماشین‌آلات جدید، ایجاد ساختمان و استخدام کارگران بیشتر سرمایه‌گذاری میکند و این عمل او را در اقتصاد انباشت مینامند و درست این کار سرمایه‌دار نه تنها عیبی نداشته و جلویش را نباید گرفت بلکه باید تشویقش هم کرد و همین انباشت سرمایه است که زمینه پیشرفت آینده را نیز در بر دارد. و علاوه بر آن سرمایه‌دار با خریدن ماشین‌آلات و ایجاد ساختمان در بخش‌های ساختمانی و تولید وسائل تولید نیز به رونق و بالا رفتن سطح تولید و نتیجتاً بالا رفتن سقف مزد حقوق بگیران کمک میرساند. عملاً دور پیشرفت و ترقی اقتصادی - اجتماعی منوط و وابسته به دور انباشت می‌باشد و لاغیر.

باعث این میشود که لایه‌های کم‌درآمد جامعه بعثت همین دستمزد پائین از بستن اینگونه قراردادهای خصوصی صرف‌نظر کنند تا بتوانند امرار معاش کنند و درست این انسان‌ها در هنگام بیکاری و بیماری و پیری به حاشیه فقر مطلق جامعه پرتاب میشوند.

مدل دیگر سرمایه‌داری اروپائی است که من آنرا مدل جامعه سوسیال دمکراتیک مینامم. در این مدل بیمه‌های بیکاری، بیماری و پیری برقرار است. علاوه بر آن کارفرما مختار مطلق استخدام و اخراج کارگران و کارکنان مؤسسه خود نمیشد. اینگونه اقدامات بوسیله کارفرما باید مستند باشد و بدون یک سلسله پیش شرط‌های قانونی ممکن نیست و علاوه بر آن فرصت لازم به مزد و حقوق بگیر برای یافتن مشغله‌ای در حد توانائی خود داده میشود و تازه اگر در فرصت داده شده کارگر نتوانست کاری بیابد، بیمه بیکاری وارد عمل میشود و تا یافتن مشغله جدید مخارج حداقل زندگی کارگر بیکار را تأمین میکند و در هنگام بیماری و پیری نیز بیمه‌های سلامتی و بازنشستگی وارد عمل میشوند. بدین معنی که در صورت بیماری شخص کارگر و اعضاء خانواده‌اش کل مخارج پزشک و دارو و اقامت در بیمارستان تا سلامتی پرداخت میشود و در هنگام پیری خود و همسر کارگر از بیمه دوران تقاعد بهره‌مند میشوند. این بیمه‌های بیماری، بیکاری و بازنشستگی اجباری هستند و سهم عمده‌ای از مخارج بیمه را مطابق قانون کارفرما می‌پردازد. علاوه بر آن بیمه‌های اجتماعی خود بخش بسیار مهمی از اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته امروزی را تشکیل میدهند.

تا آنجا که مشاهدات نگارنده اجازه میدهند، در تمام جوامع پیرامونی از جمله کشور خودمان مدل آمریکائی سرمایه‌داری اجراء میشود، بدین معنی که برای مزد و حقوق بگیران در موارد استثنائی اینگونه امنیت‌های اجتماعی بشکل اروپائی آن وجود ندارند. چنانچه باور سوسیالیست‌ها بر این است که استقرار سوسیالیسم تنها در صورتی ممکن است که سرمایه‌داری به حداکثر انکشاف خود دست یافته باشد و چنانچه این باور در میان سوسیالیست‌های ایرانی موجود است که در کشور ما بهمین علت عدم انکشاف اقتصاد سرمایه‌داری، استقرار سوسیالیسم نامیسر است و چنانچه بشردوستی سوسیالیستی ما را بر آن وامیدارد که درباره انسان‌های امروز ایران، یعنی مزد و حقوق بگیران در جامعه کنونی ایران، یعنی جامعه قبل از استقرار سوسیالیسم بیاندیشیم و منتظر نماییم سرمایه به حداکثر انکشاف برسد، پس بنا بر این وظیفه داریم برنامه‌ای را برای گسترش دمکراسی و سازندگی به جامعه ایران عرضه بداریم که ضمن برآوردن بسیاری از مطالبات مزد و حقوق بگیران، شرایط ترقی و پیشرفت کل جامعه را فراهم آورده و صرف نظر از مزد و حقوق بگیران، منافع اقشار و طبقات دیگر را نیز در بر گیرد تا وحدتی عمومی از کل نیروهای مردمی شاید تحت همان نام جبهه ملی مصدقی، نامی که در میان مردم کشور ما از احترام بزرگی برخوردار است، بوجود آید.

لیکن چنانچه سرمایه‌داری را تنها به حال خود واگذاریم، همیشه آن راه امریکائی را بر میگزینند. در آن صورت شاید ده‌ها سال نیز طول میکشد تا همان بیمه‌های اجتماعی خصوصی موجود در ایالات متحده نیز در کشور ما جا بگیرد. علاوه بر آن نگارنده براین باور دارد که سرمایه‌داری ایران بدون افسار قانونی تعهد در مقابل مزد و حقوق بگیران حتی به انباشت سرمایه در حد بالائی نخواهد رسید (کاری که تا بحال نیز صورت نگرفته است)، زیرا در هنگامی که اکثریت مردم (مزد و حقوق بگیران) بعثت کمی درآمد قادر به مصرف تولیدات و خدمات صنعتی و کشاورزی نباشند، خود انباشت در سطح فوقانی نمیتواند صورت بگیرد. بدون پرداخت مزد کافی و بدون تأمین نیازهای رفاهی مزد و حقوق بگیران کارخانه‌دار و معدن‌دار صاحب مؤسسه خدماتی نمیتواند کالا و خدماتش را در سطح گسترده بفروشد برساند و در نتیجه تولید و خدمت سریع‌تر راکد شده و خود انباشت در سطح تحتانی باقی میماند.

به بیان دیگر پرداخت مزد خوب و ایجاد امنیت‌های اجتماعی و رفاهی در رابطه با بازده کارگر به نفع سرمایه‌داری و بنفع انباشت سرمایه نیز هست. البته به ندرت یک سرمایه‌دار داوطلبانه به این کار دست میزند و بنابراین قوانین و مقررات و مبارزات آزادانه طبقاتی باید پایه ریزی این بنیادهای اجتماعی باشند. اتفاقاً استبداد سیاسی رژیم پهلوی و رژیم جمهوری اسلامی در جلوگیری از بوجود آوردن سندیکاهای آزاد مزد و حقوق بگیران، سیاستی بوده و هست که علیه این طبقه و بنفع سرمایه‌داران عمل میکرده و میکند، خود یکی از علل عدم شکوفائی سرمایه‌داری کشور ما است. سیاست سوسیال دمکرات‌های ایران باید همچنین براین پایه قرار گیرد که خیل عظیم بیکاران و تهیدستان که در حصار آبادهای حاشیه شهرها زندگی میکنند، با سرعت قابل ملاحظه‌ای از میان برداشته شود و تنها جواب مثبت به این معضل ایجاد کار و ایجاد کار و ایجاد کار است.

کشور ما ایران با قبول سیستم سرمایه‌داری به تمام مشکلات و بلاها و صدمات سرمایه‌داری از نوع بیکاری، آوارگی و فروپاشی سیستم کهن اجتماعی با همه پی‌آمدهای شومش مبتلا شده است، بدون آنکه از مواهب و فوایدش بهره‌مند شود.

بر اساس موقعیت سیاسی-اقتصادی ایران و بر مبنای داده‌های جهانی و برای سوق دادن ایران در دو سه دهه آینده بسوی گشایش سیاسی-اجتماعی و انکشاف اقتصادی از طرف اپوزیسیون دمکراتیک ایران برنامه‌ای در حدود مطالب زیر میبایست تدوین گردیده و به مردم ایران عرضه شود. در مرحله کنونی میبایست برای ایجاد اتحاد سیاسی کلیه نیروهای دمکرات، آزادیخواه و سوسیالیست بگرد این چنین برنامه‌ای با هم متحد شوند.

- مجلس منتخب آزاد مؤسسان آینده ایران به تدارک و تدوین یک قانون اساسی جدید و مدرن خواهد پرداخت که در آن ضمن بهره گیری از مدرن‌ترین قوانین اساسی جهان و اعلامیه حقوق بشر بشکل واقع‌بینانه موقعیت تاریخی-فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی ایران مورد دقت قرار گیرد.
- ایران آینده کشوری فدرال است، در کنار مجلس شورای ملی، مجالس ایالتی نیز وجود خواهند داشت. همچنین یک مجلس از نمایندگان ایالت‌های ایران در کنار مجلس ملی تأسیس خواهد شد.
- قوای سه گانه مقننه، مجریه و قضائیه جدا از یکدیگر خواهند بود.
- جامعه ایران نیاز مبرم به نیروهائی دارد که قواعد گلوبالیزاسیون آستانه قرن بیست و یکم را بشناسند و به نیازهای جامعه ایران برای درهم شکستن سدهای عقب ماندگی واقف باشند.
- از طرف دولت و مجلس شورای ملی یک شورای مشورتی برای ترقی و شکوفائی کشور تشکیل خواهد شد که در آن دانشمندان ایرانی بدون توجه به رنگ سیاسی و ایدئولوژی‌شان تنها به شرط مهارت و تخصص در رشته‌های مختلف علوم اقتصاد، جامعه‌شناسی، مالیاتی، مهندسی، صنعتگری و غیره شرکت داده خواهند شد. سندیکاهای کارگران و کارمندان و کارکنان اتاق بازرگانی و صنایع و همچنین احزاب سیاسی و روحانیت نمایندگان خود را به این ارگان مشورتی خواهند فرستاد.
- این ارگان در فرصتی مناسب و کوتاه اوضاع اقتصادی-اجتماعی کشور را بررسی نموده، ترازنامه‌ای به مجلس و دولت تقدیم میدارد که در آن امکانات و کاستی‌ها ارزیابی شده و راه‌های گذار به جامعه مدنی و شکوفائی اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی پیشنهاد میشود.
- با تصویب مجلس شورای ملی، دولت برنامه در جهت هم‌آهنگ ساختن اقتصاد برای پیشرفت را تدوین میکند. در ایران فردا دولت باید اصولاً از انجام مستقیم پروژه‌های اقتصادی پرهیز کند، بغیر از موارد بسیار استثنائی. فعالیت اقتصادی دولت باید بطور عمده به نکات زیر خلاصه شود:

چه حکومتی صلح جهان ...

امریکا از چنین سیاستی علیه ایران پیروی میکند، نه به آن دلیل که در ایران حکومتی غیر سکولار وجود دارد، بلکه باین دلیل که جمهوری اسلامی حاضر نیست به ساز امریکا برقصد. در عوض می بینیم که رژیم عربستان سعودی که همچون جمهوری اسلامی رژیمی غیرسکولار میباشد، نه تنها با امریکا دارای روابط بسیار حسنه است، بلکه ادامه موجودیتش بدون پشتیبانی نظامی و سیاسی امریکا ممکن نیست. و نیز حکومت پرویز مشرف که محصول کودتای نظامی است و فاقد وجهات دمکراتیک، اینک بهترین «متحد» دیوانسالاری امریکا در مبارزه علیه «تروریسم بین المللی» است. بنابراین برای توضیح علل قرار دادن حکومت ایران در «محور اهریمنی» باید به بررسی اوضاع کنونی خاورمیانه پرداخت.

جورج دبلیو بوش زمانی در امریکا به مقام ریاست جمهوری دست یافت که در اسرائیل «دولت ائتلاف ملی» آرل بوش چند ماهی بوجود آمده و در پی سرکوب جنبش انتفاضه فلسطین بود تا «قرارداد اسلو» را برای ابد بخاک سپارد و تن به گفتگوی صلح ندهد.

جمهوری اسلامی هر چند با حکومت خودگردان یاسر عرفات در مرادیه سیاسی نیست، زیرا او را بخاطر امضاء «قرارداد اسلو» خائن به مصالح مسلمین میدانند، اما از «حماس» که جنبشی با گرایشات اسلامی است، پشتیبانی میکند و از طریق «حزب الله» لبنان امکانات مالی و نظامی فراوانی را در اختیار این جنبش قرار میدهد. دیگر آنکه تجربه «حزب الله» در لبنان نشان داد که ارتش اسرائیل که زرادخانه بزرگی را در اختیار دارد، هر چند از توانائی نظامی فراوانی در عرصه نبردهای کلاسیک برخوردار است، اما به درد مبارزه چریکی نمیخورد و در این حوزه بسیار آسیب پذیر است. عقب نشینی اسرائیل از مناطق اشغالی لبنان گواهی است بر درستی این نظریه.

در ۱۷ ماه پیش جنبش انتفاضه باین دلیل دوباره شعله ور شد، زیرا حکومت باراک حاضر نشد به بخشی از خواستهای مردم فلسطین تن در دهد و مایل بود مسائلی همچون سرنوشت نهائی اورشلیم شرقی و بازگشت فلسطینیان رانده شده و ... را به آینده ای نامعلوم موکول کند. از آن زمان فلسطینیان از سیاست جنگ چریکی علیه ارتش اشغال گر اسرائیل و ساکنین شهرکهای یهودی که برخلاف تمامی قراردادهای بین المللی در مناطق اشغالی ساکن شده اند، بهره میگیرند. تمامی اقدامات «انتقامجویانه» اسرائیلیان از طریق اشغال مجدد نواحی خودمختار، درهم کوبیدن ساختمانهای اداری حکومت خودمختار، خانه نشین ساختن یاسر عرفات در رام الله، بمباران مناطق مسکونی فلسطینیان، محاصره اقتصادی، نابودی مناطق زراعی فلسطینیان، مسدود ساختن راههای ارتباطی شهرها و روستاها و ... نتوانسته است از دامنه خشونت گرانی این جنبش بکاهد. برعکس، هر روز با اقدامات انتحاری بیشتری روبرو میشویم و هر روز اسرائیل برای آنکه نشان دهد «شکست ناپذیر» است، مجبور است به اقدامات تخریبی بیشتری دست زند و باین ترتیب شارون حکومت اسرائیل را در وضعیتی بدون بازگشت قرار داده است. شارون به قدرت رسید، زیرا به مردم اسرائیل وعده امنیت را داده بود، اما در دوران حکومت «ائتلاف ملی» بیش از هر زمان دیگری اسرائیلیان در نتیجه اقدامات چریکی فلسطینیان کشته و مجروح شده اند. اینک کار بجائی رسیده است که از یکسو بیش از ۲۰۰ تن از افسران ذخیره ارتش اسرائیل در نامه ای سرگشاده اعلان کرده اند حاضر به خدمت در مناطق اشغالی نیستند و از حکومت اسرائیل خواسته اند تا آن مناطق را به فلسطینیان واگذارد و از سوی دیگر جنبش «هم اکنون صلح» با برگزاری تظاهراتی توانمند در تل آویو که در آن بیش از ۲۰ هزار تن شرکت جستند، خواستار خروج ارتش اسرائیل از مناطق اشغالی گشته است.

آقای بوش در هنگام گزارش سالانه خویش در جلسه مشترک کنگره و سنای امریکا، برای اینکه جهان را یک قطبی سازد، ایران را

- ایجاد شبکه بسط راه و ترابری راههای شوسه، راه آهن، کشتی رانی، بندر سازی و ...
- تأمین بهداشت و سلامت عمومی.
- برنامه دولت باید بویژه در آینده در رشته های فوقانی، میانی و زیرین آموزش و پرورش تحقیق یابد، چه اگر بخواهیم اقتصاد ایران را در سطوح مختلف بنیان گذاریم و بارور سازیم و به کاروان پیشرفته جهان پیوند دهیم، اینگونه اقتصاد نیازی روز افزون به کارگران، کارکنان، مهندسان، برنامه ریزان، اقتصاددانان، متخصصان مالیاتی، پزشکان و ... آزموده، تعلیم یافته خواهد داشت.
- تحقیق و پژوهش در رشته های مورد نیاز تولیدی خدماتی کشور آنگونه سرمایه داران خصوصی در سرمایه گذاری در رشته های مورد نیاز از طریق تشویق های مالیاتی و واگذاری وام های دراز مدت با بهره مناسب.
- ایران کشوری است از نظر جوئی بعثت خشکی هوا و کمی آب بسیار آسیب پذیر و حساس. مجلس و دولت ایران آینده میبایست قوانینی را به تصویب رسانیده و مورد اجرا قرار دهند که شرایط حراست حداکثر ممکن را از محیط زیست در بر داشته باشند. قانونگذاری در این زمینه نمیتواند تنها بر جرائم تکیه نموده بلکه بطور عمده باید آگاه ساختن مردم را در مد نظر داشته باشد.
- ایجاد رفرم در ارتش، ژاندارمری و مابقی دستگاه های امنیتی و همچنین رفرم دستگاه بوروکراتیک حکومتی و متعهد ساختن دستگاه های امنیتی و بوروکراتیک در مقابل مردم و مردم سالاری. این رفرم ها همچنین باید در جهت موانعی باشد که سد راه رشد کشورند.
- تصویب آئین چارچوب قانونی که در آن امنیت حقوق سرمایه داری تضمین شود.
- تصویب قوانینی که حاوی تعهد سرمایه دار در مقابل کارگران و کارکنان در کلیه مؤسسات تولیدی و خدماتی باشد.
- در ایران فردا پژوهش و تحقیق در تمام رشته های علوم آزاد بوده و متعهد به هیچگونه ارزش ایدئولوژیک نخواهد بود.
- رفع تمام تبعیض هایی که بر زنان ایران روا میشود، برقراری کامل مساوات زن و مرد در کلیه زمینه های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و حقوقی.
- ترویج و تشکیل فستیوال ها و پروژه های ورزشی، هنری و تفریحی در سطوح ملی و بین المللی.
- دلجویی از آوارگان، تشویق مغزها و سرمایه داران متواری به برگشتن به کشور خود، حمایت از افراد و خانواده هایی که وابستگان خود را در نظام جمهوری اسلامی از دست داده اند و یا خود مورد ستم قرار گرفته اند.
- رفع اختلاف طبقاتی مزد و حقوق بگیران با کارفرمایان بطور عمده در پشت میز مذاکره صورت میگیرد، لیکن حق اعتصاب کارگران و کارکنان باید تضمین شوند.
- در سیاست خارجی، ایران راه همزیستی مسالمت آمیز را انتخاب خواهد کرد و در امور کشورهای دیگر دخالت نمیکند.
- دولت ایران مبتکر بوجود آوردن اتحادیه ها و قراردادهای اقتصادی و فرهنگی منطقه ای خواهد شد تا صلح و آرامش منطقه برقرار شده و پایدار گردد و پیشرفت اجتماعی - اقتصادی را در تمام منطقه میسر سازد.
- در رابطه با غرب سه راه موجودند:
 - ۱- غرب زدائی جمهوری اسلامی.
 - ۲- سرسپردگی و وابستگی بشکل رژیم پهلوی.
 - ۳- برقراری روابط دوستانه بر مبنای منافع متقابل با همه کشورهای پیشرفته جهان و سایر ملل با هدف حفاظت از منافع ملی و منطقه ای ایران.

یکی از سه کشور اهریمنی نامید که «صلح و امنیت» جهان را تهدید میکنند، آنهم باین دلیل که به «تروریست‌های» فلسطینی کمک میکند و ایران را به راه گریز «جنگجویان القاعده» بدل ساخته و در پی دستیابی به «سلاح‌های شیمیایی و هسته‌ای» است.

میدانیم که رژیم جمهوری اسلامی با پیروی از سیاست حمایت از حماس علیه منافع ملی ما ایرانیان گام برمیدارد، زیرا به آمریکا و اسرائیل این بهانه را میدهد که به محاصره اقتصادی ایران ادامه دهند. اما این بدان معنی نیست که باید سیاست خارجی دلبیو بوش را تأیید کرد و تسلیم آن شد، کما اینکه متحدان اروپائی آمریکا نیز حاضر به پذیرش آن سیاست یک‌پسندی نیستند.

پس از آنکه «دانشجویان خط امام» سفارت آمریکا را به مثابه «لانه جاسوسی» اشغال کردند، خمینی حکومت آمریکا را «شیطان بزرگ» نامید و اینک جورج دلبیو بوش ایران را جزئی از تثلیث «محور اهریمنی» میداند. به عبارت دیگر بوش با همان زبان و نگرش خمینی به اوضاع جهان برخورد میکند که تفاوت چندانی با گفتار و نگرش اسامه بن لادن ندارد. این نگرش جهان را یا سیاه سیاه می‌بیند و یا سفید سفید. هیچکس بهتر از جورج دلبیو بوش نمیتوانست این نگرش را ترسیم کند. بنابر گفتار او، «هر کسی که با آمریکا نیست، با تروریست‌ها است». دیوانسالاری آمریکا که در پی یک قطبی ساختن جهان است، با چنین نگرشی ملت‌ها و دولت‌ها را در برابر تسلیم در برابر خواسته‌های آمریکا و یا سرکوب نظامی توسط ارتش این کشور قرار میدهد. هر کس که سیاست خارجی آمریکا را تأیید نکند، چون از تروریسم بین‌المللی پشتیبانی میکند، پس به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر دشمن بشریت و تهدیدی برای صلح جهانی است. در چنین سیستم نگرشی فلسطینیان که سرزمین‌شان توسط اسرائیل اشغال شده است، باید از حق مقاومت خویش بگذرند و به سلطه استعماری اسرائیل گردن نهند تا مورد خشم دیوانسالاری آمریکا قرار نگیرند. در چنین چارچوب فکری هر کسی از هر ملتی که روزانه سلطه استعماری اسرائیل بر فلسطینیان را لمس میکند، از آن جنبش پشتیبانی کند، از سوی دیوانسالاری آمریکا به حمایت‌گری از تروریسم بین‌الملل متهم میشود. خلاصه آنکه چنین به نظر میرسد که جورج دلبیو بوش «حقیقت» را در قبضه خود دارد و بنابراین با همه دولت‌هایی که حاضر به پذیرش «حقیقت» او نیستند، سر جنگ. در محدوده چنین نگرشی حکومتی که صلح جهانی را بیشتر از هر زمان دیگری تهدید میکند، دیوانسالاری آمریکا است و نه جمهوری اسلامی که از ابزار و وسائل چنین تهدیدی برخوردار نیست. با این همه جناح راست هیئت حاکمه جمهوری اسلامی می‌پندارد با درافتادن با آمریکا میتواند برای خود مشروعیت ملی بوجود آورد و چندی دیگر به سلطه مافیائی خویش ادامه دهد. جنگ‌طلبی جناح راست حکومت اسلامی نتیجه منافع تنگ‌نظرانه و جهالت سیاسی او است و حال آنکه جنگ‌طلبی آمریکا کوششی است بخاطر یک قطبی ساختن جهان و تحمیل اراده و خواسته خویش بر دیگر ملت‌ها. آنچه در دستور کار ما قرار دارد مبارزه جسورانه در هر دو جبهه است.

همکاری «دمکراتیک» نیروهای ...

صرف‌نظر از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی که تقریباً تمامی لایه‌های اپوزیسیون بر سر آن توافق دارند، مابقی نکات مربوط میشود به نگرش بلشویستی به مسائل اجتماعی که بر اساس تجربه‌ای که از «سوسیالیسم واقعاً موجود» شوروی در اختیار داریم، باید باین نتیجه رسید که دارای گوهری ایده‌آلیستی هستند و بهمین دلیل غیرقابل تحقق. لنین و بلشویک‌ها پس از تصرف قدرت سیاسی در روسیه‌ای که در نتیجه انقلاب فوریه ۱۹۱۷ دارای حکومتی دمکراتیک بود که در رابطه با شرایط استثنائی آن دوران، هنوز نتوانسته بود خود را تثبیت کند، خواستند با انقلاب اکبر «دمکراسی بورژوائی» را توسعه بخشند و

«دمکراسی پرولتری» را جانشین آن سازند. اما دیدیم که دیری نپائید و به بهانه جنگ داخلی، بجای دمکراسی مستقیم شورائی، دیکتاتوری «حزب کمونیست» بر جامعه حاکم گشت و چندی بعد حتی اعضای حزب از حق آزادی بیان محروم گشتند و تشکیل اپوزیسیون در درون حزب ممنوع شد و پس از مرگ لنین و پیروزی استالین در مبارزه درون حزبی، دیکتاتوری استالینی و کیش شخصیت او به مثابه «آموزگار کبیر پرولتاریا» به محور سیاست کمینترن بدل گشت. آن سیاست بر این اساس استوار بود که احزاب کمونیست هوادار شوروی با بهره‌گیری از امکانات دمکراتیکی که در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته وجود داشت، باید طبقه کارگر را در صفوف حزب خود سازماندهی کنند و با به‌راه انداختن اعتصابات کارگری و مبارزات خیابانی «حکومت بورژوائی» را تضعیف و سرنگون سازند و پس از تصرف قدرت سیاسی، با پیروی از مدل شوروی، در حرف از حکومت شورائی هواداری نمایند و در عمل در جهت تحقق حکومت متکی بر دیکتاتوری حزب گام بردارند. به عبارت دیگر، هواداری این احزاب از دمکراسی بورژوائی، یعنی حق آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی تشکیلات صنفی و سیاسی و ... بخاطر امکاناتی بود که میتوانستند از آن بهره گیرند و نه آنکه آنها واقعاً به این ارزش‌ها باور داشتند و دیدیم در هر کشوری که به قدرت رسیدند، این ارزش‌ها و هنجارها را از میان برداشتند. باین ترتیب روشن نیست گروه‌هایی که نابودی دمکراسی بورژوائی را در دستور کار خود قرار داده‌اند، چگونه میتوانند با یکدیگر سازمانی را بوجود آورند که مکانیسم کارکردی آن بر اساس این دمکراسی قرار دارد؟ آیا نیروهایی که به دشمنی خود با دمکراسی بورژوائی افتخار میکنند، میتوانند کار مشترک خود را مبتنی بر ارزش‌ها و هنجارهای دمکراسی بورژوائی، یعنی دمکراسی غیرمستقیم، رهبری پائینی‌ها از بالائی‌ها، تابعیت اقلیت از اکثریت و ... سازماندهی کنند؟ دیده میشود که دوستان «انقلابی» ما خود را با این پرسش‌های کوچک و بی‌اهمیت سرگرم نمیکند.

دوستان شرکت کننده در اجلاس نخست که با یکدیگر بر سر «درهم شکستن ماشین دولتی بورژوائی، حکومت کارگری و شوراهای کارگران و زحمتکشان» به توافق رسیده‌اند، نمیگویند چگونه میتوان ماشین دولتی بورژوائی را در ایران درهم شکست، در حالی که چنین ماشینی هنوز در مبین ما بوجود نیامده و مبارزه کنونی در ایران تلاشی است در جهت تحقق «جامعه مدنی» که زیرپایه آن دولت بورژوائی است و چگونه میتوان در کشوری عقب‌مانده «حکومت کارگری و شوراهای کارگران و زحمتکشان» را بوجود آورد، در حالی که تجربه شوروی و دیگر کشورهای «سوسیالیسم واقعاً موجود» خلاف آنرا به اثبات رسانیده است؟

مارکس در آثار خود بارها مطرح کرده است که پراتیک در ابعاد گسترده‌اش چیزی نیست مگر کلیت پروسه زندگی اجتماعی و در این مفهوم جنبه‌های تئوری نیز جزئی از این روند است. برخلاف ایده‌آلیست‌ها، وحدت دیالکتیکی تئوری و پراتیک نباید در تئوری محدود بماند و بلکه پراتیک نه فقط اساس این وحدت، بلکه در عین حال هدف و ملاک تئوری را تشکیل میدهد. بهمین دلیل مارکس بر این باور بود تئوری‌ای را که در پراتیک اثبات نگردد، باید به دور ریخت.

اما همه علائم نشان میدهند گروه‌هایی که بر سر «درهم شکستن ماشین دولتی بورژوائی، حکومت کارگری و شوراهای کارگران و زحمتکشان» با یکدیگر به توافق رسیده‌اند، از این آموزش مارکس به همان اندازه بی‌بهره هستند که سوسیالیست‌های تخیلی، زیرا آنها نیز می‌پنداشتند که اگر اراده کنند، میتوان سوسیالیسم را متحقق ساخت. آنها نیز چون دوستان شرکت کننده در اجلاس، بدون بررسی شرائط مشخص جامعه ایران باین نتیجه شگرف رسیده‌اند که میتوان در کشوری عقب‌مانده چون ایران ماشین دولتی بورژوائی را نابود و حکومت کارگران را مستقر ساخت. آنها بدون توجه باین نکته که تحقق سوسیالیسم و در فراسوی آن کمونیسم تنها در سطح جهانی و نه کشوری و حتی منطقه‌ای ممکن است، باین نتیجه رسیده‌اند که میتوان در ایران به همه این نتایج دست یافت.

Tarhi no

The Provisional Council of the Iranian Leftsocialists

Sixthyear No. 61

March 2002

مصطفی مدیق

طرح پیشنهادی (۲)

یک برنامه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی برای ایران

دین و حکومت:

هنوز چهل سال از شورش ۱۵ خرداد ۱۹۶۳ نمیگذرد که برهبری روحانیت مرتجع و شخص آیت الله خمینی صورت گرفت و هدف آن مبارزه با دو بند از برنامه رفرفرم شاه، یعنی رفرفرم ارضی و حق رأی بانوان بود و اکنون نیز بیش از ۲۲ سال است که فقها خود قدرت سیاسی را در دست گرفته اند که با اقتدارگرایی تمامیت خواهان و ظلم و فساد که در ایران برقرار ساخته اند به مقدار زیاد قدر و قیمت روحانی خویش را از دست داده اند و مردم ایران امروز به آخوند عبا بدوش با نظر دیگری مینگرند. آقای خامنه ای از نظر مدارج آخوندی دارای اجتهاد بسیار بالاتری از آقای خاتمی است و رسماً نیز رهبر و ولی فقیه جمهوری اسلامی است، ولی آنجا که مردم حق اظهار نظر، یعنی حق انتخاب دارند، به کاندیداهای مورد نظر آقای خامنه ای برای ریاست جمهوری و برای مجلس و شوراهای شهر رأی نمیدهند و به آقای خاتمی نه بخاطر مجتهد بودنش، بلکه بخاطر مطالباتش در رابطه با تمدن گرایی رأی میدهند و بدین ترتیب ولایت فقیه را مردود می شمارند. اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران کماکان مسلمانند، ولی با ولایت فقیه و آن گروه اقتدارگر آخوندها فاصله گرفته اند.

چنانچه کمونیست ها، تمام مارکسیست ها و همه بی دینان و آزاداندیشان ایران دست اتحاد به یکدیگر میدادند تا ایران را بسوی بی دینی بکشاند، شاید لازم بود بیش از یکصد سال بخود زحمات طاقت فرسا روا دارند تا اینقدر آدم بی دین در ایران بوجود آورند که ولایت فقیه که با ابزار دین بر سر کار آمده است در ظرف ۲۲ سال توانست اینقدر بوجود آورد. آخوندها معمولاً مردم را از غضب خدا میترسانند، چنانچه آلوده به گناهای بشوند که در قرآن و حدیث ممنوع گردیده اند. این چنین گناهکارانی به آتش جهنم و عقوبتی سخت خطرناک در روز معاد دچار خواهند شد. اما یکی از علل سست شدن باور مردم به دین مشاهده زندگی روزمره خود آخوندها است. رشوه خواری، فساد و اعمال ستم و انواع و اقسام مواردی که بقول خودشان گناه شمرده میشوند، از دست آخوند سر میزند. تا انقلاب اسلامی، شخص محمد رضا شاه پهلوی، شاهزاده گان پهلوی و تیمسارها تمام شریان های اقتصادی را در دست داشتند و پس از انقلاب این دیه به قبیله آخوند منتقل شده است.

دربار آقای خامنه ای دست کمی از دربار محمد رضا شاه پهلوی ندارد. مرسدس بنزهای زره پوش شده را آخوند سوار میشود و آنها در قصرها و ویلاها زندگی میکنند و مردم شاهد این فسادند و بدین ترتیب باورشان به بهشت و جهنم سست شده است،

ادامه در صفحه ۸

جنبش به اعتراضات محدود نخواهد شد

چگونه جنبش ضد جهانی شدن بیک قدرت واقعی در سطح جهانی تبدیل خواهد شد؟

متن مصاحبه با تونی نگری، فیلسوف ایتالیایی (۱)
برگردان به فارسی: ب. رفیعا

پرسشگر: عده ای از نمایندگان جنبش ضد جهانی شدن لیبرال، از کتاب «امپراتوری» (۲) که شما همراه مایکل هاروت نوشته اید، برای خود «کتاب سرخ کوچک» ساخته اند. آیا شما با نظرات آنها موافقت میکنید؟
نگری: پورتو آلگر، کمون پاریس نیست! با وجود این، میدانگاه Forum اجتماعی جهانی فرصت مهمی است. محلی است که هفت و توان مبارزاتی خارق العاده بهم می آمیزند. من جوهر و هدف جنبش را که عبارت است از محو نمودن همه چیز به برقراری یک اپوزیسیون در برابر لیبرالیسم در سطح جهانی و توسعه آلترناتیوی در چارچوب جهانی کردن، تأیید میکنم. این یک فرصت طلایی برای راه اندازی یک ضد-امپراتوری است. در عین حال مواضع مخالف فراوانی در جنبش ضد لیبرال اتخاذ میشوند و طبعاً من با همه آنها موافق نیستم.

ادامه در صفحه ۲

نامه رسیده

کوروش گلنام

اتهام زدن، کاری که مشکل نیست، اما مشکل ساز است

نوشته ای از آقای محمود راسخ از مبارزان قدیمی و پسر سابقه در نشریه «طرحی نو»، شماره ۵۱، اردیبهشت ماه ۱۳۸۰ چاپ شده بود که من با تأخیری زیاد آنرا مطالعه کردم. چون مسئله را حائز اهمیت دیدم، مطرح کردن مجدد آنرا، حتا دیر هنگامی پس از چاپ آن، خالی از فایده ندیدم. عنوان نوشته «جیره خواران سیا CIA»، برای ما ایرانیان که از این نام و از این سازمان خاطره های بسیار شوم در برپائی کودتا و برانداختن دولت ملی زنده جاوید دکتر محمد مصدق را داریم، بسیار توجه برانگیز بود. متن نوشته اما موجب شگفتی و تأثر شد. نه بدان جهت که گوشه هایی پنهان از سیاست های ضد انسانی این سازمان مخوف را برملا کرده باشد و یا «جیره خوارانی» را با سند و نام و نشان معرفی کرده باشد که بالعکس درست بدلیل کمبود در موارد ذکر شده. با اجازه آقای راسخ نوشته ایشان حاوی مطالب تکراری بود که بارها اینجا و آنجا نوشته و گفته شده است، گر چه خواندن و شنیدن آنها برای ما هنوز هم تازه و توجه برانگیز است.

اما اشکال بزرگ این مقاله که با وجود مطرح کردن این ایراد صحیح که «ما ایرانیان مردمانی هستیم اکثر افراط و تفریطی» که «از خوردن یک حبه غوره دچار سردی و از خوردن

ادامه در صفحه ۳

مقاله «طرحی نو» ترجمانی آزاد است برای بخش نظرات کسانی که خود را پارهای از جنبش سوسیالیستی چپ همگرایان ایران میدانند. هر نویسنده ای مسئول محتوای نوشته خویش است. نظرات مطرح شده الزاماً نظر شورای وقت سوسیالیست های چپ ایران نیستند. «طرحی نو» با برنامه Word97 تهیه میشود.

نشانی مسئولین شورای وقت:

حساب بانکی:

نشانی نشانی:

Postfach 10243
60024 Frankfurt
Germany

Mainzer Volksbank
Konto-Nr. 119 089 092
BLZ: 551 900 00

Postfach 1402
55004 Mainz
Germany

پولی تکنساز معادل ۱ یورو در اروپا و ۱ دلار در آمریکا آلمان شش ماهه ۱۰ یورو در اروپا و ۱۰ دلار در آمریکا